قطعهٔ اول در بحر مضارع اخرب است

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا و افتتاح و فاتحه آغاز کار — استمالت دلخوشی دادن مواسا کار

اختتام و ختم و غایت انتها و عاقبت — کنه و قصوی و قصارا خاتمه پایان کار

جهر و اعلان شرح و تصریح آشکارا گفتن است — چون صراحت آشکارا و صریح است آشکار

منتخب چون منتجب مختار و چیده مصطفی — مجتبی شد برگزیده فخر کردن افتخار

ارتضی رضوان پسندیدن رضی و مرتضی — شد پسندیده حیا شرم حیی چون شرمسار

استعاره عاریه را خواستن شد مستعیر — عاریه خواهنده و مفعول باشد مستعار

چون اعاره عاریه دادن بود فاعل معیر — چون کهبدست و مؤکد چون ممهد استوار

احتراز و اتقی و احتما پرهیز شد — محتمی و متقی و محترز پرهیزکار

مغرم و غرم و غرامت وام تاوان غریم — قصد و اقدام و عزیمت همت و آهنگ کار

مرتع و مرعی چراگه منبع انجم گرد — آب را ید غمگساری انس و مونس غمگسار

بخوران

ضیف مهمان و ضیافت میزبانی و مضیف — میزبان و حذر و ستر پرده حاجب پرده دار

اهبت و عدت چه ساز لشکر و جیش عدد — سلم چون صلح آشتی و باس و هیجا کارزار

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

قطعهٔ دوم در بحر این لغت را یاد گیر و پند داعی یاد دار متقارب مثمن سالم

کنایه چه تعریض پوشیده گفتن — چه کتمان و اسرار و اخفی نهفتن

حیاطت و احراز و حفظ و رعایت — صیانت نگه داشتن کنش رفتن

محافظت و مضبوط و محفوظ و واعی — چه محرز نگه داشتن ثقب سفتن

تحفظ تصون تحرز توقی — چو خود را نگه داشتن نوم خفتن

تأسف تلهف چه اندوه خوردن — تدارک چه دریافتن مشی رفتن

کثیر و قلیلست بسیار و اندک — حدیث و مقالات سخن قول گفتن

قطعهٔ سیوم در بحر فعولن فعولن فعولن فعولن رجز مثمن سالم

سعادت چه باشد نصیحت شنفتن

نزهت نزاهت خرمی فرحت فراخی روح جان راه بهی تابنده و مجان وسحره رایگان

جدی وعطیت جایزت فیض ونوال موهبت بخشش عطایا و مواهب چون نوافل جمعدان

اعطا عطا بخشیدن معطی عطا بخشنده شد خواهنده و پرسنده سائل سائلون پرسندگان

اثنا و تقریظ است حمد اظراست ستودن نیز مثنی و مطری حامد و مادح مقرظ مدح خوان

بهجت تبهج ابتهاج احبور و ارتیاح غبطت مسرت شادی و سرور و مبتهج شادمان

اضجار دل تنگ کردن و ضجرت چه دلتنگی ضجر دلتنگ عاجز چون زمین بیچاره و مخفی نهان

مغموم و غمگین تسلیت استلا تسلی دادن است سلوت تسلی بیغمی چون رایج و جاری روان

انفاذ و امضا همچو اجرا کار فرمان راندنست چون منفذ و مجری بود رانند و ممضی همان

تابید و تخلید ای پسر جاوید گردانیدنست خلد و تابد چون ابد خالد مخلد جاودان

اسعاف و انجاز و قضا حاجت روا کردن نجح حاجت روا گشته و لطف و تحفه هدیه ارمغان

ملبوس شد پوشیدنی مشروب آشامیدنی طالب بود جوینده و طلاب چون جویندگان

امکان و وسع و قدرت و مجهود و طاقت مقدره کمتر توانایی وجل ترس و طلیعه دیده بان

تعظیم

تعظیم و تفخیم اعتبار توقیر و اکرام احترام اجلال بزرگ داشتن مصوان و علیه جاودان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعل ای طالب علم و هنر لغت را نیک دان

مآثر مناقب هنرها بون ریاست بزرگی بود عطف دوش

درایت چه دانش حجی حجر هوش چه منطیق گویا و ساکت خموش

مثالب معایب بود عیبها عذارات و مسمع بناگوش و گوش

مواعظ نصایح بود پندها شاوی بدبها چون فاره موش

نصیب و نسبت است مرد برزگر زعارت فرومایگی غل جوش

غلیله چه احنه ضغینه چه ستره حسد حقد کینه خلق و درع پوش

ضغاین غلایل احن کینه ها هلاهل بود زهر و تریاک نوش

عیادت چه بیمار پرسیدن است مکا و صدا بانگ و صیحه خروش

تحاشی و فیصل فصال اعتزال بیک سو شدن وحل نزبوق گوش

تعرف چه پرسیدن حال کس بود امس دیروز و بارح دوش

فعول فعول فعولن فعولن   چه دانش پذیری بنصیحت بکوش
تفاوت بسی باشد از بیله در   بعلم و هنر تا بگوهر فروش
مسامحت چه سماح و مساهلت آسان   فرا گرفتن و حسبان و ظن و ریب گمان
مشاهده چه شهود و مخاطبه چه جواب   سخن بروی کسی گفتن و زمان پایان
معاتبه پس پشت کسی سخن گفتن   فظاعه هول گرانی قطیع هول گران
رخا و خصب فراخی و رخص ارزانی   غلا گرانی و غالی گران رخیص ارزان
طوی و جوع مجاعه گرسنه گردیدن   گرسنه جایع و غرثان تشنه چون عطشان
شآمت است ملالت ملولی و املال   ملول کردن و لکنت گرفتگی زبان
تفرد است و توحد یگانگی واحد   وحید چون متوحد یگانه منه از آن
تملکت خداوند پادشاه شدن   فرید چون متفرد یگانه فیه در آن
علامت است مناره مخیله و معلم   چه وسم موسم و صوه دلیله شرط نشان
معالم است و مواسم مخایل و اشراط   دلایل است علایم و سوم جمعی دان

مرافقت چو رفاقت و همرهی کردن   تجاوز است گذشتن ز حد و دستامن
امان خواستن استیمان آنکه خواهد امان   رفیق همره و ترکش تیر و قوس کمان
کمال چون متکمل تمامی و کامل   مکمل و متکمل تمام و خنزیان
خصال و خصلت و خیم روش قطیعه رحم   بریدنست ز خویشان و مختفی پنهان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات   فنون علم و ادب شد فضیلت ایشان
احماد کسی را و حمد بودن   چون حمد و ثنا بود ستودن
اشباع سخن تمام گفتن   چون نشو و نما فزودن
مشبع چه سخن تمام گفته   ارشاد و هدایت ره نمودن
تسلیم بود سلام کردن   مهجه دل دل و محنه آزمودن
تصحیح بود درست کردن   محلول گشاده حل گشودن
اشرار و شراره چون بد بنت   احصاد و حصاد شد درودن
مجبوب و حبیب خلیل شد دوست   اصغا و سماع شد شنودن

مغبوض عدو بغیض و ممقوت — دشمن چه صلایه سحق سودن
نوتیش بود نوید دادن — صیروره شدن چه کون بودن
تعوید و تعوّد اعتیاد است — خو کردن و تغنیه سرودن
اسفار دمیدن و جلا چون — آواره شدن جلا زدودن
تطهیر و ختان ختنه کردن — داماد ختن سلب ربودن
مفعولن مفاعلن فعولن — مسح است و مساس و مس سودن
عوذ و معاذ و لوذ و لجا و التجا پناه — حرز و ملاذ و حصن قهندز پناه گاه
میثاق و عهد و عقد چه پیمان و نقض عهد — پیمان شکستن و اجل و حین و فینه گاه
عقد و معاقد شده بیعت معاهدت — با همدگر به بستن پیمان قلیب چاه
تعذیر و اعتذار بود عذر خواستن — چون عذر پوزش است معذر چه عذرخواه
صندید مه مرافعه احوال قصه را — برداشتن بحاکم و قاضی و پادشاه
دعوی کننده مدعی و مدعی الیه — دعوی بر آن کننده چه طاقین شد دو تاه

چون غبن دان

چون غبن دان فریب ولی در معامله — در رأیها غبن شد و فاسد بود تباه
غابن فریبنده و مغبون فریفته — مخبر خبر دهنده و غربیب شد سیاه
برهان و عدل و حجت و سلطان مبین — چون شاهد و دلیل و شهید و علم گواه
اقرار و اعتراف بخستو بیامدن — فاعل مقر و معترف و وزر شد گناه
والیمه امتیاز و تمیز جدا شدن — ز اقران خویش با صفت خوب و جاده راه
ممتاز آنکه چون متمیز جدا بود — علق المضنه چیز نفیس و کلادان کیاه
شرخ است ابتدا و تق و عنوان و عنفوان — شد اول جوانی و بحبوحه بارگاه
چون رحبت و رفاهت آسوده بود — جبانه عیدگاه و مصلی نمازگاه
صبر و عزا شکیب و جزع ناشکیب و منع — شد دفع باز داشتن و جیش چون سپاه
همسایه جار گشت جوار و مجاورت — همسایگی بود قران آفتاب و ماه
مد او انقراض چو پایان روزگار — ریب المنون (گردش روزگار) حوادث ایام شهر ماه
مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلات — علم و هنر بس است ترا در جهان پناه

جان پدر بعلم و هنر کوش تا ترا / بر سر نهند تاج زر و خسروی کلاه

حسیب است و محسوب انگاشته / چه مظنون و موهوم پنداشته

چه تشیید و اعلا برافراشتن / مشید معلی برافراشته

تقاعد بکاری نشستن بود / عشا خوردنی شب غدا چاشته

اکارم افاضل بود مهتران / رفیع است و مرفوع برداشته

فراغ و خلا چون تهی بودنست / ملا مُلو مملو پر انباشته

زراعت حراثت چه کشت زرع / چه مزروع و محروث شد کاشته

حراست حمایت نگه داشتن / چه محروس و محمی نگه داشته

فعولن فعولن فعولن فعول / طراف و حدث نو خلق داشته

علم دانستن نقابت منقبت فضل و هنر / الف و الفت دوستی و حاذق مبصر دیده ور

مال نو طارف طریف و کهنه اش تالد تلید / مال ناطق چارپایان مال صامت سیم و زر

مستغل و ضیعه آنچه غله بردارند ازو / سعر نرخ اسعار جمع حرثه کشت و قطف بر

طیب الاعراق باشد اصلها پاک و خوب / صادق النیه چه مرد راست نیت راس سر

نهج و منهاج و صراط منهج و مسلک طریق / شرعت و فج و سنن راه است و مرشد راه بر

چون لوا رایت علم شد الویه رایات جمع / فضل و تزیید از قرینان درگذشتن با هنر

حرفه و پیشه چون صناعات و حرف صنعت جمع / جمع صانع دست کار و محترف شد پیشه ور

همچو استکشاف و استعلام و استخبار دان / خزل چیزی از میان بردن مذکر فحل نر

قصر تقصیر است کوته کردن و واماندنست / فاعلش قاصر مقصر کوتهی باشد قصر

چون ملاقات و تلقی و تلاقی و لقا / التقا دیدار و سیرت شد روش جمعش سیر

کن پنهان داشتن مکنون نهانی داشته / نبل تیر و نصل پیکان درق و جنه سپر

ادخار از بهر فردا توشه بنهادنست / مدخر توشه نهنه چون نهاده مدخر

حیز و مرکز مقر و ماوی موطن مقام / جایگاه بودن و مثلش محل مستقر

قطعه غرا که گفتم مثل آن نشنیده کس / گر ترا علم و ادب باید بیاموز ای پسر

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات / وزن قطعه یاد گیر ای مایه فضل و هنر

تعادل برابر شدن عدل لنگ   حرج ضیق تنگی مضیقت تنگ

فضیلت مزیت فزونی و جمع   فضایل مزایا ○ تا فی ذرنگ

لبیب آنکه دانای کیس و فطن   ذهین و زکی زیرک و فقه درنگ

ذکا و کیاست فطانت چه ذهن   دها زیرکی خشف لون و رنگ

ذهانت و اکیاس چون اذکیا   همه زیرکان و جرس ظلف زنگ

لبار و غنا بی نیازی غنی   توانگر چه مرسال تیر و خدنگ

صنیعه چه کردار نیکت جمیع   صنایع جهین و طبع چرک و زنگ

لقا و تلقی چه دریافتن   فتن فتنه ها و وغا روز جنگ

نفاذ و مضی و رواج و جواز   روانی و تر رود نا قرچه چنگ

تشوق چه بازار جستن تا و   بود نارو ابی صفا مروه سنگ

عیاذ و تعوذ تحصن پناه   گرفتن بهجیز و شیم داب نیک

تبرج نوشیج تجهز بود   چه خود را بیاراستن ربع چنگ

قطعه یازدهم در بحر مضارع مثمن اخرب

فعولن فعولن فعولن فعول   نظر کن بدین قطعه شوخ و شنگ

افاده فایده دان مفید فایده   کتیبه لشکر گرد آمده سمیدع مه

فلاح و فوز و نجات و خلاص و رستن   صبیح مرد نکوروی و عذوه جوزه گره

ملاحظه شده با هم نگریسته کردن   محاکمت چه بحاکم شدن سفرجل به

منازعت چه نزاع و مخاصمت دعوی   کشاکش است مشجر زبون رعیت که

منجم آنکه زوایای بچند بارد هد   مفاضه جوشن و سرد و زلال ذریره

مماطلت شده مطل و مدافعه تسویف   زمان دادن و هیب شکوه و عقده گره

مؤجل آنکه بمهلت بود بلوغ و وصول   رسیدن ردی بد ملیح و جید به

سواهنه مهنه و ذهن و مداهنت سستی   نمودن و زرفه مرغزار و مزرعه ده

خداع و خدعه فریب و اتیاف و اهینا   ز سر گرفتن و حافه کنار و حاشیه زه

معاقبت چه کسی را عقوبتی کردن   معاف آنکه عفو بکنند غدر قره

قضیه حکم و قضایا چه جمع اشتغال   کران داشتن آن و رحم چه باشد زه

قطعه دوازدهم در بحر هزج مسدس اخرب

مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعلات   ز علم یک هنر از صد هزار گوهر به

غذای روح بود نظم دلکش دایم   ز آب نظم تو در در صدف شود فربه

نقصان زیاده شد کم و بیش   عام رحم حسود شد بداندیش

اغمار بود حسود کردن   مذهب چه شریعه راه و دین کیش

اذلال و اهانت خوار کردن   پطار و بجشک میعضه نیش

تحلیل بود حلال کردن   جعبه است و جانه ترکش و کیش

تحریم بود حرام کردن   شارب چه بروت و عنفقه ریش

منهزم و شره حریص قبال   پیش آمدن و حمیم شد خویش

حرص و شره و ولوع و نهمت   از و دبر و قبل پس و پیش

ابلاع بود حریص کردن   مولع چه حریص و شوکت شد نیش

سبروت خصاصه فقر و حیله   درویشی و ضان و نعجه شد میش

موسر چه غنی ثری توانگر   مسکین و مقل و معیل درویش

انعام و بهیمه

انعام و بهیمه چارپایان   صالب تب گرم و جرح شد ریش

مفعول مفاعل فعولن   در علم طلب سعادت خویش

قطعه سیزدهم در بحر هزج مسدس اخرب مکفوف

تحسین نکو کردن تخلیص رهانیدن   ارسال فرستادن ایصال رسانیدن

اعراض چه برگشتن ایراد چه آوردن   اتلاف تلف کردن ایثاب جهانیدن

انصار چه امهال و تا چیل زمان داده   تنشیر پراکنده تخدیش خراشیدن

امداد مددها و اعداد فزود نیبها   تمییز جدا کردن تعریک چمالیدن

مقفو و چه گم کرده منقود چه گم گرد   خناق گلوگیر و تذویق چشانیدن

مردود چه رد کرده مبرور چه پذرفته   چون طیش سبکساری تسریح چرانیدن

اعقاب چه فرزندان بعد از پدر و مادر   تعزیر ادب کردن تشرید کفانیدن

مضمون و ضمن مغوی معنای سخن دانی   تطنین بگمان گفتن تقطیر چکانیدن

ادخال درآوردن اخراج برون کردن   تغریق فروبردن ادلال بنازیدن

مفعول مفاعیل مفعول مفاعیلن   حاجب بنشود چون در در نظم تو سنجیدن

قطعه چهاردهم در بحر متقارب مثمن سالم

تیقظ چه بیدار بودن بکاری | غرورست و غفلت چه ناهوشیاری

تتابع تواتر ترادف توالی | تعاقب پیاپی شدن عون یاری

تصور تأمل تفکر تدبر | رویت چه فکرت چه اندیشه کاری

غضاضت کمی و زیادت فزونی | مهانت مذلت حقارت چه خواری

تفجع توجع بود دردمندی | انین ابتهال و تضرع چه زاری

عزیز ارجمند و ثبات ثابت بودن | تأکد تمهد و وثوق استواری

دقیق و جلیل باریک و استبر | تحرز تجنب چه پرهیزکاری

تبصبص تملق بود چاپلوسی | فرس است اسپ و فراس سواری

تکلف تجشم جشم رنج برخود | کرفش خجالت تخجل شرمساری

تهاون توانی چه سستی نمودن | مصیف و مربع چه جای بهاری

تقی و زکات طهارت چه پاکی | نقی و زکی است طاهر چه آری

چه تهذیب و تنقیح پاکیزه کردن | تهذب تنقح چه پاکیزه کاری

مهذب منقح

مهذب منقح چه پاکیزه کارست | ضمان و کفالت پذیرفتکاری

فعولن فعولن فعولن فعول | بعلم و ادب گوش اگر عقل داری

قطعه پانزدهم در بحر رمل مخبون محذوف

درب دروازه وسیط و وسط میان | طرف و عرض و رجا و افق و قطر کران

متوقع متطلع مترصد مرصد | چشم دارنده رقیب و مترقب نگران

چه تحلی و تزین بود آراستگی | متحلی متزین بود آراستگان

طفف خفت سبکی خف و خفیف است سبک | ثقل و ثقلت چه گرانی و ثقیل گران

امن امین شدن از خوف و مخافت بیم است | ثقل بار و بنه و شوق جوانی توقان

مؤتمن آنکه امین است و امانت گیرد | امنا معتمدین است امانت داران

شد مبرات و محاسن همه نیکوئیها | مستتر پرده گرفته متطلب جویان

شد مخازی و فضایح همه رسوائیها | متهتک پرده درنده متکلم گویان

رفع برداشتن و وضع نهادن تخمین | کرم کردن متبسم متبشش خندان

قوت و ضعف توانائی و سستی تبرید | سرد کردن متدفع متباکی گریان

عرض و طول است چه پهنا و درازی تسعیر نرخ دادن متردد دودلی و نسوه زنان
انتشار است و تفرق چه پراکنده شدن منتشر چون متفرق چه پراکنده بدان
شد سماطین غلامان دو صف از جبروت خدم و خیل و حشم حاشیه خدمتکاران
اب والد پدر و ام و والده مادر چون ابوت پدری باشد و ابنا پسران
لده همزاد توالد چه تناسل زه و زاد چون بنوت پسری لهجه و عذب نغمه زبان
حس و ادراک چه دریافتن و حاسه حواس مدرک آن عضو که با او همه دریافت توان
پنج حس است بصر دیدن و شم بوسیدن سمع بشنیدن و چون لمس بسودن حیوان
پنجمش ذوق چشیدن بود و عقل خرد آنکه اسباب علوم است همینست بدان
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات چه معما که کند این نظم بدیع تو بدان
نضار و نضر چه زر شد قراضه زر ریزه مکابرت چه عناد و تعند استیزه
مشارفت بود اشراف و اطلاع و وقوف چه دیده ور شدن و قرط و رعثه آویزه
مصادقت چه صداقت و لا موالات است مخالصت چه مصافات دوستی ویژه خالص

مرافقت چه رفاقت و ساز کار شدن ممارقت چه خلافت خلف تا ویژه
نفاق چیست دورویی منافقت دورویی و دید و ود و دودلی دوست بکرد و ستیزه
مکابدت چه معانات و هم قیاسات عنا چه رنج کشیدن لطیف پاکیزه
بود شماتت الاعدا شادی دشمن کلال کند شدن کد و کدیه دریوزه
تمسکن است و تواضع فروتنی کردن شموس سرکش و اخضر چه شب دیزه
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات رحیق باده صرف و مزاج آمیزه
چه طالعی که سعادت در آید از در غیب مقیم باب ادب شو چه حلقه در ریزه
سبحان پاک است تخذ اسبوح و قدوس پاک ایجاب واجب کردن و موجب کننده فرد تاک
تاریخ پیدا کردن و مورخ فاعلش مستقبل است آینده و ماضی گذشته تربه خاک
احساس و حس دریافتن محسوس شد دریافته مقسوم قسمت کرده و صمت چه عیب در اتاج
مستوجب و مستحق لایق سزاوار و شایع قسمت نکرده خنزه و علیش است نان قرصه کاک
تقدیم پیش آوردن و تاخیر پس انداختن تحصیل حاصل کردن و فاعل محصل خفته لاک

تقلید کار فکندن است در گردن شخص دگر — فاعل مقلد قمه و با فوج کلّه فرق تارک

تخلیط شد آمیختن تضریس ریش گردان است — سب و مسبت قذف و دشنام و شتم و مولم دردناک

چون صرف گردانیدن و صارف گرداننده شد — مصروف گردانیدن و انباز گشتن اشتراک

انهاء و انبا چون خبر دادن بود اعلام هم — منهی و منبی چون نبی معلم چه فاعل فرجه چاک

نسیان فراموش کردن و تناسی فراموشکار شد — منسی فراموش کرده و غور آب و غار مغاک

سهل المأخذ آنچه گواسان همی آید بدست — تجدید نو کردن تجدد نو شدن نیزه سماک

مرحوم رحمت کرده و محروم بی‌بهره بود — تهویه ترسانیدن و هایل چه جای سهمناک

ایضاح روشن کردن و واضح چو صبح روشن است — شد لاابالی آنکه او از کس ندارد هیچ باک

مستفعل مستفعل مستفعل مستفعل — در علم کوش ای جان من تا گویمت روحی فداک

قطعه غرای من آمیزیست در بحر بیان — ای شعر تو نظم گهر وی گوهر نظم تو پاک

حریر و دیبا و سندس پرند — حسب است اصل گوهر و نصح پند

ثمن شد بها و ثمین و نفیس — بود قیمتی کیف چون نیف اند

تجرّع فرو خوردن خشم و می — قلم خامه جلفا قصب دوخ و نی

ملک پادشاه و ملوک جمع — اکابر بزرگان و سلطان چه کی

کهولت دو مویی دو مویست کهل — دنائت خساست رذالت چه وی

زمستان شتا و خریف است دی — مقالت فرومایگی قلس قی

وضیع و خسیس و سفیل و دنی — چه ارذل فرومایه ایان کی

رزیت مصیبت الم رنج و جمع — مصائب رزایا و عروق پی

بلا آزمودن بلا نازله — بلای فرود آمده از پی

چون تحبب ناز کردن شد دلال و غنج ناز — شعشعه می را با آب آمیختن شعشع دراز

اکتتاب اندوختن شد مکتسب اندوخته — انقضا سپری شدن کافی المصالح کارساز

اقتباس و استفاده فایده بگرفتن است — مستفید و مقتبس فاعل مؤلف دلنواز

اشتیاق و تشوق هم صبابت التیاع — ارتیاح و تمکید نمودن مایه حاجت نیاز

تربیت تربیت کردن مربی پرورده — شد مربی پرورنده منصب والا فراز

اتباع است و تتبع چون تقبل اقتدا — در پی کس رفتن و تدرج تذرو بط قاز
مقتدا متبوع شد که در پی او روند — تابع است و مقتدی در پی رونده یعنی آز
استفاضه فاش گفتن مستفیض و شایعه — فاش و افشا و اشاعه فاش کردن سر راز
رعب و تهدید و وتهدد وعد و تخویف و وعید — هول ترسانیدن و والی موالی سرفراز
خامل الذکر آنکه بی نام و بی نامی خمول — ادعی دعوی نمودن سجده جای نماز
ربت و ترشیح است پروردن و مربی پرورش — صقر و اجدل چرغ قشعم کرکس و بازی باز
استقامت راست استادن حمایت قیم — راست و قین آهنگر و منفخ دم و مقراض گاز
جنس و نوع و اسلوب و ضرب و فن یک گونه دان — جمع او اجناس و انواع و فنون و اسالیب باز
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — قطعه غرا اگر در شیوه شوخی و ناز
سحر بن سحرکات از ره تحقیق لیک — چشم بندی نماید سحر در عین مجاز
بشارت مژده و میمون خجسته — تقصد باز جستن خرمه دسته
تقلد کار در گردن گرفتن — منوط او آویخته مربوط بسته

وقار و رزانت چه آهستگی — رزین است قدر و چه آهسته زند
علو و علا سمو و سما — بلندی و عالی و سامی بلند
اشادت چه تنویه افراشتن — ذلیل است خوار و عزیز ارجمند
غیاث و مغیث فریادرس — حبور است شادی و غصه نژند
مناظم چه پوستکیها فریغ — گراید عقالست و غل قید و بند
قباحت سماجت چه زشتی قبیح — سمج زشت و ریح است بو گند
مناب و نیابت بجای کسی — بود ایستاده و هتش کمند
وصب چون رنج درد او جامع جمع — وجیع و فجیع و وصب دردمند
ثواب و مثوبت چه پاداش نیک — مثاب آنکه او را ثوابش دهند
عقاب و عقوبت چه پاداش بد — لغب رنج و ضیر و مضرت گزند
عتاب و توبیخ چون سرزنش — معاتب کسی را عتابش کنند
فعولن فعولن فعولن فعل — غنیمت چه مال و غنم گوسفند

قطعه نوزدهم در بحر سریع مطوی مکشوف

لغتهای این قطعه را یاد گیر / که باشی بعلم و ادب بهره‌مند

رتبه و منصب درج پایه و خضرا چمن / جوجیه و رونق است چون گل سرخ سمن

عقد چه بند انعقاد بسته شده منعقد / بسته و منزل نزل جای فرود آمدن

ملجأ و منجا کنف حیصه چه جای پناه / عاتق و عذری بود گردن و دوشیزه زن

متن و متانت چه حصانت چه ثقت محکمی / حصن و وثیق و وثوق محکم و او جان لکن

سده چه درگاه و باب درعتبه آستان / دمنه نشان سرای جمع وی آمدن دمن

شکو و تشکی و شکایت گله کردن شعف / پرده دل نفس جان جرم و جسد جسم جان

شاکی و هم مشتکی چون متشکی بکی / آنکه شکایت کند درع بود پیرهن

مجمع و محفل بود انجمن مرد چون / ماتم از آن زنان مجلس و محفل انجمن

منتفع آنکس که او نفع برد نفع سود / منقع به کز و نفع برندش چه من

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعل / نظم تو گوهرفشان لفظ تو شیرین

رجحان فزونی راجح چه افزون / داخل درون و خارج چه بیرون

حسن

حسن عقیده نیک اعتقادی / صحت درستی و بنیاد قانون

اشهار و اطناب اکثار و تطویل / بسیار گفتن کم و دم خون

قسم و نصیب است و قسمت و حصه / چون سهم بهره فیفاست هامون

نحت فراخی حشمت بزرگی / رفعت بلندی گنجینه قاطون

مالک خداوند ملاک جمعش / دستور داده شد عبد مأذون

شر زر بسیار ضر است و ضیر / بسیار ضیر و ناکس بود دون

تکلیف رنجی بر کس نهادن / جلد است و چابک چون رقیه فسون

باشد جلادت جلدی تجلد / جلدی نمودن الآن اکنون

مستفعلاتن مستفعلاتن / ذهن تو نازک طبع تو موزون

غایت است مونث معانی و نیک / لیاقت است جدارت جز سزاواری

بشار و بشر و طلاقت گشاده رویی شدن / بشیر مژده دهنده ملاسه همواری

تبرغت بدادن نه بر سبیل وجوب / دهنده شد متبرع مصاحب یاری

چه زاهد و متدین ورع بود دین دار / تزهد است و تدین ورع چه دینداری

چه معظمات امور است کارهای بزرگ / رقاد و رقد چه خفتن سهر چه بیداری

مواظبت چه دوام و ملازمت کار / همیشه باشد و لا نه بلی نعم آری

بود جلایل اشغال شغلهای بزرگ / چو عرف و لطف و لطیفه بود نکوکاری

محافظت چه نگهبان شدن بهم دیگر / سفاهه بیخردی صحو و حزم هشیاری

ممارست چه مرس سخت کوشیدن / تعذر است و مشقت صعوبه دشواری

تأنق است تنوق نکو نظر کردن / صبیح صلح کنند براءه بیزاری

بود مقدمة الجیش جمع پیش هنگ / کمی دلیر و امارت سپاهسالاری

چه ساقه بار پسینان و میمنه سوی راست / چو میسره چپ لشکر غبش شب تاری

مفاخرت چه مباهات و فخر نازیدن / نجیب مرد گرامی و ذمه زنهاری

عزیز مصر شوی گر بمال و حشمت و جاه / ولی چه بهتری پیش عاقلان خواری

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات / عزیز نیک جهانی اگر هنر داری

وسیله قرب و نزدیکی قرابت / وسایل جمع و مبهم کار بسته

توسل چون تقرب قرب جستن / ازاحه دور کردن نیت رسته

تنعم زیستن با عز و نعمت / تکاسل کاهلی مفعول سسته

قنوط و خایب و مأیوس نومید / سقم بیماری و معلول خسته

مضایق جایهای تنگنای است / خبث بوئیدن و قاعد نشسته

مخاوف جایهای خوفناک است / نجی و مفلح و فایز چه رسته

چه رفق و لین زیست و سستی / طلب چون جستن و مطلوب جسته

وظیفه کار هر روزه وظایف / چه جمع و تکسر منقض شکسته

مفاعیلن مفاعیلن فعولن / نقیض العهد شد پیمان شکسته

سید سیادت و سوده چه مهتری / حسن و جمال خوبی وجود چه بهتری

سید شریف و مهتر و سادات مهتران / جند و سریه لشکر و جندی لشکری

رزق است روزی دادن رزاق روزی ده / مرزوق روزی مند و اخوت برادری

انصاف و معدلت نصفت عدل و نصف و قسط	داد انتصاف داد ستادن بلی بری
اکراه و کره جبر چه اجبار باسم	برکار داشتن چه نبوت پیمبری
انکماش و انکماش بکاری شتافتن	صایغ چه زرگر است و صیاغت زرگری
انصات و استماع بود گوش داشتن	چون مشتری خرید و خریدار مشتری
حظ و خلاق کفل بود شخص بهره چون	محظوظ بهره مند و دلالت چه رهبری
اهمال و اهتمال چه مهمل گذاشتن	مهمل فرو گذاشته ثروت توانگری
کبوق زسر در آمدن و زلق لغزش است	محرز گریزگاه و مساوی برابری
اذناب کهتران نواصی چه مهتران	فاعل چه کاردار و تهور دلاوری
حب دوستی و بغض عداوت	عمال عاملان شد و عدوان ستمگری
مفعولن فاعلات مفاعیل فاعلات	داعی بنام تست نشان سخنوری
تا شعر تست معجزة الله چون کلیم	وان شعر دیگران چون سحر سامری
عد و تعداد و حساب اشمردن است	اعداد اندر شمار آوردن است

فاعل

عاطفت رافت چه شفقت رحمت	مهربانی انما افزودن است
شد عواطف مهربانیها و عطف	چون تعطف مهربانی کردن است
شعر و انشا چیزی از خود گفتن است	فاعلش منشی و عصر افشردن است
شد تقاضا اقتضا در خواستن	قتل کشتن موت و میتة مردن است
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	علم جستن لازم هر کردن است

رسانندم

تنزه خرمی جستن مغنی سراینده	فشل بد دل شدن موصل آرنده مبلغ رساننده
سهولت یسر آسانی چه کلفت عسر دشواری	فضا و رحبه و سعه فراخی وارد آینده
حفیظ و حارس و حامی چه ضابط صاین و راعی	نگهدارنده و عریف و عارف شناسنده
مروت مردمی فتح و ظفر نصرت چه پیروزی	مساعی سعیها نیک و حاذر شد هراسنده
ضمیر اندیشه دل شد ضمایر جمع و مستعجل	مسارع مسرع و عاجل شتابان در شتابنده
شجاع و باطل و باسل دلیر است و جبار چون	تجبر جبر کی کردن موذی شد گزارنده
نقاده بهترین چیز نفاده بدترین چیزی	جماد آنچه نفزاید نمی نامی فزاینده

مهنا چون گوارنده مهیا چه آماده　　تمنی آرزو و منیه بهنی سایغ گوارنده

موافقت و اخا با هم گرفتن دادری جدت　　نوی حریت آزادی و حر آزاده

تألف دل بدست آوردن استحقاق و استجابت　　سزاواری مباهی مفتخر فاخر نازنده

قنوط و خیبت و حرمان ایاس و یأس نومیدی　　یئوس و ائیس و قانط چه نومید و خلق شکننده

تمرد سرکشی کردن تجاهل کاهلی کردن　　عداوت دشمنی حرفه رگو نساج بافنده

ادانی و اقاصی [illegible] ریکان قوم دوران　　مهارت نیک دانستن چه ماهر نیک داننده

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل　　بیان از شعر من دارد سخن سنج نماینده

ظاهر چه پیدا قائد کشنده　　باطن نهفته قاتل کشنده

ابداع و انشا ایجاد و تکوین　　چون هست کردن کائن شونده

منشی و مبدع موجد مکون　　صانع چه فاعل فاعل کننده

طوع و اطاعت چون انقیاد　　گردن نهادن مملوک بنده

منقاد و طایع گردن نهاده　　منظر چه دیدار آکل خورنده

ادیم وافر

ترویه و ترفیه آسوده کردن　　آکل است خوردن ذائق چشنده

میمون و سارنج کار مبارک　　راعی شبان و راتع چرنده

خیال و فارس راکب سواره　　راجل پیاده جاذب کشنده

افراط و تفریط از حد گذشتن　　احمق دلیر و ضارب زننده

تفریط و تقتیر کم کردن از حد　　اشمط دو مویی قاطع برنده

اعسار و املاق درویش گشتن　　فرقه جدائی ماشی رونده

معسر مملق عایل چه درویش　　حرقت چه سوزش عادی دونده

ضراء و سراء سختی و راحت　　قلعه چه بار خندق کننده

مفلوک و منکوب بخت رسیده　　حفرات کندن حافر کننده

تقویم و تثمین قیمت نهادن　　قیمت بها و معطی دهنده

انعام و افضال احسان نکوئی　　کردن نیکوئی قیمت دهنده

مفعول فعلن مفعول فعلن　　شاهان عالم پیش تو بنده

خبر شادی و خبر بستن شعر دانستن صدور — بازگشتن بدر گشتن قصر کاخ قصور

نامه سلطان چه منشورات و توقیع نشان — اصل او اندر لغت ریش بر پشت ستور

چیست استخراج و استنباط چون شعر و سخن — چیزی از خاطر برون آوردن و شعور

فاعلش مستخرج و مستنبط و منت سپاس — لیت شعری کاشکی دانستمی بهای دور

استماحت جستن ای باشد عطا در خواستن — مستمنح چون مجتدی خواهنده و قوت زور

التباس و اشتباه و شبهه پوشیدن بود — ملتبس چون مشتبه پوشنده آل و نسل نور

مطلح و مرموق و مخلوط آنچه خوردنی بکند — استراحت روح آسودن طیل آمد تنور

تهنیت تنظیم و ابهات لشکر ساختن — سوق بازارست و سکه کوچه مشهور

امتحان و محن و مختبر اختبار و تجربه — سبر و خبرت آزمودن الکمه اعمی کور

ممتحن مختبر چه جای آزمایش احتقار — امتهان اذلال اهانه خار کردن ذره

بغی و طغیان و ضلالت گمرهی باغی — ضل و طاغی گمره و میت چه مرده قبر گور

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات — صدر بخود برکن ز حکمت تا شوی صدر صدور

حفاوت مهربانی سحر نیرنگ — حفی شد مهربان و همت آهنگ

سعادت نیک بختی شد شقاوت — چه بدبختی بود مصمت چه یکرنگ

محبت دوستی محبوب و مکروه — خوش و ناخوش ادب چون ادب فرهنگ

چه وفران چه توفیرست و تشمیر — زیادت کردن مال و ضیق تنگ

دواتی چیزهایی گو کسیرا — بکاری خواند و عاقل چه هوشنگ

سریع الانقیاد آنکس که فرمان — باسانی برد قاید چه سرهنگ

عسیر الانقیاد آنکس که فرمان — بدشواری برد فرنج چه فرهنگ

چه استیحاش شد تا سه گرفتن — صلابت سختی و معلوق آونگ

وقایع واقعات افتادنیها — وقوع افتادن و اعرج بود لنگ

چه مستقصی بود کوشنده اکار — عبق بوی خوش و نارنج نارنگ

مفاعیلن مفاعیلن فعولن — مراهمت فراخ و دست و دل تنگ

بلیغ مرد سخن دان و فقه دانایی — جنیبت ادوات بصیره بینایی

مرتفع است و تفرق چه برتری جستن قوی قدیر و توانا قدر توانائی
حصافه پرخردی تولیت عمل دادن متولی است عمل ده شباب برنائی
فؤاد دل متولی عمل کننده بزنده رغد فراخی عیش و مرح تن‌آسائی
مشاکلت چه شکال است و شبه ماستن شبیه و مثل چه مانند و نطق گویائی
چه مارد و متمرد و مرید شد سرکش مراودت است و اباء سرکشی و خودرائی
ممالحت شده نان و نمک بهم خوردن علیحده بجداگانه و حده تنهائی
متابعت است چه پیروی کردن شهاب تیزدلی و حرافه پرزبانی
مخاشنت چه درشتی ملاینت نرمی فضیحت است و خزایت چه خجلی رسوائی
مجاوزت چه تجاوز گذشتن از حد نظیر و کفو چه همتا کفاء همتائی
چه امتداد و تمدد بود کشیده شدن صباحت است و وضائت زیبائی
تبدل است و تغیر ز حال گردیدن غضاضه تازه شدن معرفت شناسائی
مبدل و متغیر ز حال گردیدن بطون نهان شدن است و ظهور پیدائی

مفاعلن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات زبان حسن خرامان چو کبک می‌آئی
امر مفروض کار فرموده متنزه مرفه آسوده
استزادت زیادتی جستن متزاد و مزید افزوده
بر و بحر است خشکی و دریا قول گفتار و لغو بیهوده
عامر و غامر آبادان و خراب قصر کاخ و مطین اندوده
حرکت جنبش و سکون آرام زبده شیراز و سکبه پالوده
چون هباط و مباط آمد و شد وهده جای نشیب و تل توده
سعد و نحس است فرخ و وارون شد ملطخ ملوث آلوده
حیص و بیص است سختی و تنگی جمره اخگر دخان و دخ دوده
نقض و ابرام چون شکست و درست رئه شش قلب دل معا روده
بعد دوری قرب نزدیکی حنطه گندم مکیل پیموده
چون صغیر و کبیر خورد و بزرگ کلس ساروج و هرچه شد سوده

فاعلاتن مفاعلن فعلن   کس چنین قطعه نشنوده

تبشیر مژده دادن و اهتمام و اهتمام   همت بجد گرفتن کار است و اسم نام

تفویض کار را بکسی واگذاشتن   فاعل مفوض است و خشاول مردم کام

ترتیب و نیت است نهاد و سرشتگی   جمهور شد جماعت بسیار و خطوه گام

تغویث استغاثه چو فریاد خواستن   مکنون در پناه گرفته ذلول رام

خیل است و اسپ و اعتضاد تقوا انچه استیاد   نیز و گرفتن ازرق واکهب کبود فام

امنیت آرزو متقوی چه معتضد   نیز و گرفته صبح و مسا بامداد و شام

اقواة قوتها شد و اوقات وقتها   قوت است توشه وقت که وقرض وام

ایقان یکمان شدن اسناد و استناد   چون پشت وانهادن و سطح و سقف بام

تذکیر پند دادن و مسند چه مستند   شد پشت وانهادن و حلقوم و حلق کام

ستر و علانیه شده پنهان و آشکار   تعویل اعتماد نمودن شکیمه کام

عیش است و عیش زیستن و قصد و اقتصاد   باشد میانه رفتن و فجر و عدا ابام

[illegible]

خماری خورنده و مخموری می زده   خماری فروش شک چون حباله دام

قرقف می و صبوح می بامداد و نقل   شد میوهای باده و با خود و دو سکام

کاس و دهاق ساغر پر می بود عبوق   باشدی شبانه وقار و کاره جام

مفعولن فاعلاتن مفاعیل فاعلات   در علم کوش تا که شوی مرد نیکنام

مصالح مصلحتها رای و دیدن   تفاخر فخر کردن لقط چیدن

چه صنع و اصطناع و خیر و صفوت   نکوئی کردن است و برگزیدن

مودت مهر و ایناس انس دادن   وقار آهستگی سکن آرمیدن

چه استیناس با شد انس جستن   تفور وحشت و نفرت رمیدن

مزاج و خلط و آمیزش چه اخلاط   چه جمع و خلق و انشاء آفریدن

عناصر چار طبعت و طبیعت   سرشت و قلم شد ناخن بریدن

حرارت چون سخونت حر گرمی   سخین و حار گرم و قطع بریدن

برودت سردی و بارد چه سرد است   متانت محکمی اذعان شنیدن

رطوبت چون تری و رطب تر دان　　جلی روشن تخلص وارهیدن

یبوست خشکی و یابس چه خشکست　　تضوع ضوع بوی خوش شنیدن

حلاوت حلو شیرینی و شیرین　　مرارت تلخی و وثبت جهیدن

حرافت تیزی و حرقت چه تیز است　　بشاعت ناخوشی مبلغ رسیدن

حموضت ترشی و حامض ترش دان　　تطیر فال و طیرورت پریدن

ملوحت شوری ملح شور است　　نحافت لاغری میعاد دویدن

تفاهت هم تفه بی لذتی دان　　تفه بی لذت و جذبه کشیدن

مفاعیلن مفاعیلن فعولن　　شنیدن کی بود مانند دیدن

وثوب و نزوه جهیدن جهنده شد تازی　　مجاهدت و مرابط مقاتل و غازی

ولایت و تولا و ولا و استیلا　　چه دست یافتن است سنا سرافرازی

موازنه چه تازی برابری کردن　　ممازحت چه مزاح و ملاعبت بازی

مضایقت چه تضایق مناقشه در کار　　چو تنگ و سخت گرفتن چه شرکت انبازی

نمیم وماجل

نمیم و ماجل ساعی و واشی و غماز　　وشایه است و سعایت نمیمه غمازی

جزا کفاء مکافات هم مجازات است　　عوض بدادن و فاعل مکافی و جازی

مکارم و معالی بزرگوار شدن　　طلق گشاده جهارت بلند آوازی

رشیق راست قد و منحنی دوتا گشته　　فصیح مرد زبان آور و عرب تازی

اماثل است و اخایر گزیدگان و نجی　　چه رازدار و مناجات و نمس همرازی

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات　　ترا سزد که بعلم و هنر همی نازی

انضمام و التثاق و التیام　　شد فراهم آمدن سابغ تمام

جمع گرد آوردن و گرد آمدن　　اجتماع و اشتمال و انضمام

ملتزم بر خویشتن گیرنده شد　　کار را بر خود گرفتن التزام

استجارت زینهاری خواستن　　ثار کینه کشیدن انتقام

ارتداد از دین برگشتن بود　　فاعلش مرتد سیاهی ادلهام

بدو استبداد و استقلال شد　　باخودی در کار بنمودن قیام

مستقل و مستبد فاعل عرب　　اسپ تازی حلب تند و سهل رام

شد تعلق چنگ بر چیزی زدن | چون تشبث هم تمسک ای همام
اختصار ایجاز کوته کردن است | مختصر موجز چه کوته عرش بام
انزوا در گوشه بنشستن بود | منزوی فاعل تحیت شد سلام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | مرد با علم و ادب شد نیکنام

محجه راه بزرگ و امارت آیه | نشان سلعه چه رخت و بضاعه مایه
تفرج است و فرج جستن و فرح شادی | رغیف و خردقه فطیرلی پایه
نفایس است و رغایب مقاوحور است | متاع [illegible] بقیمت چه فی و ظل سایه
مفالحت بود آغاز کار و مستحکم | چه استوار نشیب مال و مرتبه پایه
محاورت چه تحاور مکالمت باهم | سخن بکفش و حلیت چه حلیه پیرایه
معارضه شد باهم دگر سخن راندن | رفیق و رفقه چه همراه و جار همسایه
عمیق ژرف و جواب مجاوبت باهم | دجاج مرغ بود و مخ چه زرده خایه
مکاتبت چه نوشتن بیکدیگر اعین | فراخ چشم و سنخ حرک حاشیه دایه

[illegible]ب چه ترقب چه چشم داشت | چه ورش و جبین پیشانی و انفحه مایه
توقعت و تقنن چه گونه گونه شدن | وجیز کوته و اثفیه سنگ سه پایه
مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات | ندیده نظم دلاویز کس بدین غایه

واهب است و جواد بخشنده | لامع است و سنی درخشنده
استدامت دوام خواستن است | ساطع است و بریق رخشنده
استجارت جوار خواستن است | بادر و مبتدر شتابنده
راهن آنکه گرو نهد [illegible] | بکر و کرده مبرده رنده
ارتهانست چون گرو کردن | مرتهن شد گرو ستاننده
ضمن و اثنا میانه سخن است | سالب و مختطف رباینده
وضع حمل است زادن بچه | لده زادن و لود زاینده
شد تجمل نکو نمودن حال | متجمل نکو نماینده
چون عتاق است و عتق آزادی | معتق آزاد و عبد شد بنده

فورة الحر سختی گرما　　میت و میت مرده حی زنده

موت مردن حیات زنده شدن　　چو بکا گریه ضحک شد خنده

فاعلاتن مفاعلن فاعلات

یادگیر این کتاب فرخنده

مقتضی گذارده چو موذی اداشده　　مبرور چون بخیر چو حاجت روا شده

افراز فرز نیز جدا کردن نصیب　　مفروز و مفرز است نصیب جدا شده

ایجاد هست کردن و فتح گشود نیست　　معدوم چون نیافته نابوده ناشده

چون عهد اشنا تعهد و تیمار داشتن　　ایلاف دوستی و مقوم بها شده

جد است نیک بختی و مجدود نیکبخت　　تطریق راه دادن و مطلق رها شده

مجد و شرف بزرگی و اعداد ساختن　　احدب چه کوژپشت محدب دوتا شده

هست انتقال و نقله چه از جا بجا شدن　　منقول و منتقل شده از جا بجا شده

مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلات

داعی دوام عمر تورا در دعا شده

رشا رشوه پاره غرض خواسته　　مقیم ایستاده قیم خواسته

سؤالت سؤل و دعا خواستن　　چه مسؤل و مدعو چه درخواسته

چو توشیح و تزیین آراستن　　موشح مزین چو آراسته

زفافت و زفه چو پیراستن　　زفوفت و مزفوف پیراسته

جنین کودک اندر شکم طفل خرد　　شبیب و حدث شاب نوخاسته

عسیر است دشوار و اعسر چپه　　چه اعسر یسر چپه و راسته

فعولن فعولن فعولن فعول

تغضبت کمی منتغط کاسته

قدوم آمدنست و قدیم دیرینه　　ضخامت ستبری غل و غش کینه

غلیظ و ضخم ستبر و دقیق و دقق باریک　　لهب زبانه آتش قبس فروزینه

کرامت و نباهت بزرگوار شدن　　جواله پرخ دوی و سجنجل آیینه

سلف گذشته و اسلاف جمع و استطراف　　زنو گرفتن و جیزوم دجاجه سینه

مقاومت شده با کس برابر گردن　　جهیم و سخط ترش روی و فروه پوستینه

طوارف و حدثان آنچه نو شود باذخ　　بلند و قصص و تغنع بت...

تلف هلاکی و اهلاک عطب و تهلکه
هلاک کردن و قرد و رباح بوزینه

سلیب سخت و مهالک چه جایهای هلاک
لطیطه رکشه رشته غوشه فرخنیه

شدید حادثه سختی روزگار بود
بساط بستر و غالی و شلمیه پشمینه

شداید و حدثات و حوادث آمد جمع
صفیف داست مسلمان و جمعه آدینه

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات
فنون علم و هنر گشت مرد را زینه

همای همت اگر داری از هنر برخور
چه بلبلان هوس دل منه بهر چینه

چو اعضال و اشکال مشکل شدن
سلب ساز لشکر و درد پیرهن

ضیاع و عقار است ودیه و زمین
ولیمه چو سور و ندی انجمن

خفی شد نهان و دخول و خروج
درون رفتن و برون آمدن

قیام و قعود است برخواستن
نشستن شبح کالبد شخص تن

عزیز الوجود آنچه آید بدست
بدشواری اغضاب و اوثان ثمن

چه بیع و شری شد خرید و فروخت
زراق و بصاق و لعاب دهن

طعام مطیب

طعام مطیب خورشهای نیک
زجاج آبگینه است مرکن لگن

طعام دنیا خورشهای بد
تبجح دلیری بود در سخن

قریب و بعید است نزدیک و دور
قرابت چه خویشی و شعب چمن

اقارب چه خویشان و اقرب چه خویش
حلیل و حلیله بود مرد و زن

اجانب چه بیگانگان اجنبی
چه بیگانه شیطان و جن اهرمن

رجوع و ایاب بازگشتن مرور
گذشتن مزمر بود نای زن

معاش است دنیا معاد آخرت
صدور بازگشتن ورود آمدن

فعولن فعولن فعولن فعول
چه در گوش دار این سخنهای من

اصدار و اعاده بازگردانیدن
الصاق و اضافت چسپانیدن

ترفیح و مرمت بصلاح آوردن
تغییر ز حال خود بگردانیدن

مصلح چه مرفه بصلاح آورده
تحریص چو تحریش برآغالیدن

تشییع و متابعت چه یاری دادن
تعلیم چه تعریف شناسانیدن

اسلام چو تسلیم و تسلّم باشد   گردن بنهادن و اعرج لنگیدن

امتناع چه تمتیع چه برخورداری   دادن چه تظلّم از ستم نالیدن

ممتع چه تمتّع است برخورداری   ترهیب چه ترعیب بترسانیدن

ندمت چه منادمت ندیمی کردن   تعمین چه تفرکیب بو و مالیدن

سمط است و نظام رشته مروارید   مُغنی و مقام جا که باشیدن

بیعت چه مبایعت چه پیمان بستن   مصداق گواه و بحث چون کاویدن

مفعول مفاعلن مفاعیل فع

بی زر که تواند این گهر سنجیدن

تلألؤ و لمعان و بروق رخشیدن   شهاب اختر و اخگر سنا درخشیدن

ملاحت شد نمکی و ملیح چون نمکین   حبور شاد شدن بذل و نحله بخشیدن

مهابت است شکوه مهیب با هیبت   ضرس چه کرسکه دندان مدح بخشیدن

منازل است و مراحل رباع منزلها   مقام و مسکن و ماوی چه جا باشیدن

عنیف تند و مجون و مجانه بی باکی   سلس روان شدن بول و بول شاشیدن

جو نفقه

وخلیفه و خلف و خلف باز پس مانده   نهاکت است دلیری و بهاد و شدن

خلایف و خلفا باز ماندگان از پس   نثار آنچه بپاشند و نشر پاشیدن

لباقه تیز دلی و مکارم الاخلاق   چه خوبهای پسندیده صفت عفت شدن

فراهت است و دکا زیرکی و اعفاف   سبک بداشتن است و نقوش رشیدن

شبیکه شمشه زر حکه دل خراشیدن   قمر چه خیره شدن از شعید برف

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات   نگارش تن دان حکم ای شدن

فهم چه دریافتن شد حسب بس   اذن دستوری و تشن دان قبس

مفهم چو دریافته چون اعتقاد   پاکی اندر دل گرویش خلف پس

هست استدعا و دعوت التماس   با خوشی درخواستن غنز بمس

داعی و مستدعی است و ملتمس   فاعل و مفعول باشد ملتمس

قصر و حطم کم کردنست و اقتراح   با تحکم خواستن اخگر قبس

مفتتح خواهنده و خوض و شروع   شغل در کاری شدن منجر عدس

طلبس

استعانه چیست یاری خواستن نطق گویائی بود گنگی خرس
اعتزاز و انتما و انتساب خویشتن را نسبتی کردن بکس
ظلم و جور و حیف بیدادی بود ظالم و جائر ستمگر شد فپس
حصحصه پیدا شد حق صواب نصر یاری غوث شد فریادرس
عنقریب از مدت نزدیک شد حمیه پرهیز است و بلغه دسترس
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات طالب گنج و گهر را علم بس
ابلج گشاده ابروی وازهر سپید روی احور سیاه چشم قطط و جعد پیچ ایشک موی
تحریر چون نوشتن و آزاد کردن است فاعل محرر است مقالات گفتگوی
فرجه گشادگی و مبالات واکتراث چون باک داشتن متعلل بهانه جوی
توفیر حق کسی تمامی گذاردن ادرار چابکی و شمال و سجیه خوی
تفریق و تفرقه چه پراکنده کردن است عطر است و طیب و غالیه خوشبوی
چون انتعاش نیک شدن حال و کار کس تبکیر نام زاد و رجل مرد و بعل شوی

توشن ونم

حشر و نشر و قیامت چه رستخیز انجاز راست کردن وعده مخلّه گوی
شد قبض و انقباض چه مساک و امتناع خود در کشیده داشتن و حشمه سبوی
معروف کار نیکو و منکر چه کار بد نهر و سری و جعفر همچون خلیج جوی
چون موقع حمیم چه جای ستوده شد غث و سمین لاغر و فربه چه ملیه موی
بوی
خواهی که مرتسم بضمیر تو شود علوم لوح درون ز نقش هوا و هوس بشوی
مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلات داعی کمال نفس ز علم و ادب بجوی
عجف لاغر شدن احصا شمردن جمد یخ شد جمود آمد افسردن
چه استظهار شد هم پشت بودن توکل کار خود با حق سپردن
سماح اعضا فرا آسان گرفتن کریهه جنگ و صولت حمله بردن
بداهت بدیهی اندیشه گفتن اجل هنگام موت و موت مردن
بری الساحه آنکه بی گناه است چه حلق الشعر باشد موی ستردن
حکومت داوری جمعش حکومت سکر باده تقدّح باده خوردن

زهق باطل شدن تبذیر و اسراف تبذر خرج بی اندازه کردن
مفاعیلن مفاعیلن فعولن ادب بهتر بود از گنج بردن
محاولت طلبیدن بلطف شماخ مطالبت طلبیدن بعنف قران شاخ
مباشرت بخودی کار کردن استقبال به پیش واز گرفتن قضیت و چنگ شاخ
عروج و رقی و ترقی و ارتقا و صعود برآمدن بلند و جبین و فضه ماخ
رکاز و کنج و متمول چه مالدار شدن چه سرو و حنو و حنازین و دفتین جناخ
موفر و مستمول چه مالدار بود قرور روشنی چشم و آب سرد نقاخ
ذخیر و ذخره هر آنچه بنهند فردا را صفر تهی شدن است زمین سوره شباخ
مبالغه بگذشتن ز حد استکاف چو تنگ داشتن و واسع و وا سعفراخ
مباسطت چو تبسط بساط گستاخی مباسط و متبسط چه منبسط گستاخ
اقاله عفو گذشتن ز جرم و استعفا چو عفو خواستن و ضرح و بذح و شدقاخ
مکافحت چو خصومت مکافحت هبوط و غور نشیب و حضیر شد سوراخ

جم خوانو

حقیر خوار بود استهانت استحقار حقیر داشتن و خرد کوفتن کلاخ
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات ازین رساله کند روح قدس استنساخ
چو اجتهاد و جهاد است جد و استقصا تمام جهد نمودن چو جهد کوشیدن
چو اعتلال و تعلل بهانه آوردن شراب آنچه بنوشند و شرب نوشیدن
نشید شعر بود اطراد و استمرار روان شدن غلیان و از بر جوشیدن
تقضی است برون آمدن ز دشواری چو استماع و تسمع سخن نیوشیدن
جفاف خشک شدن اصطلام و استیصال ز بیخ کندن و زجر و جلد خروشیدن
خسوف ماه گرفتن رباب ابر گرفت چه آفتاب گرفتن لباس پوشیدن
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات سعادت دو جهان بعلم کوشیدن
رتوق بستن هلال شد مه نو رتق بگشادن است و رهن گرو
راتق و فاتق آنکه بست و گشود لهو و دد بازی و خطر چه گرو
اصل بیخ است و کاینا من کان هر که باشد جدید و حادث نو

امر محتوم کار واجب و زرع   کشت یوم الحصاد روز درو

فرع شاخ است کاشانا کان   هرچه باشد عسس بود شبرو

امر محتوم کار حتم شده   قمح گندم بود شعیر چو جو

قدح و طعن سب و شتم بد گفتن   عود مضراب و بربط است چگو

جزر و مد شد کمی و افزونی   کهف سوراخ و هوه کوه چه گو

فاعلات مفاعلن فعلات   پند داعی بگوش جان بشنو

عرش و اریکه چه تخت نفخ تاج تاب.   لیل شب و برقان ماه و مهتاب آفتاب

وعظ و نصیحت عظه پند اتعاظ   پند پذرفتن و سفر و صحیفه کتاب.

منتصح و متعظ پند پذیرنده شد   فلکه چو چرخ و فلک چرخ و رحا آسیاب:

واعظ و ناصح نصوح پند دهنده رفاق   نان تنک اطریه رشته و مشوی کباب.

ذلت و هفوت جناح اثم و جریمه گناه   خطا و خطا نادرست چیست درستی صواب.

بث پراکنده و حث برانگیختن   مختلط آمیخته خالص و صافی ناب

نفخ و تلقلف صلاف لاف زدن چون سخط   غیظ و غضب خشم شد خشم شد اغتضاب

تمام شد

واما صفت مشبهه پس آن کلمه است که مشتق شده باشد از فعل لازم تا دلالت
کند بر دوامی که فعل قائم است بآن و از برای او نیز شش صیغه است سه مذکر را بود
چون حَسَن حَسَنانِ حَسَنونَ و سه صیغه مؤنث را بود چون
حَسَنَة حَسَنَتانِ حَسَنات واما اسم تفضیل پس آن کلمه ایست
که مشتق از فعل تا دلالت کند بر زیادتی یا صفتی که در آن صفت زیادتی بر غیر
داشته باشد و اسم تفضیل را شش صیغه است سه مذکر را بود مثل اَفضَل اَفضَلانِ
اَفضَلونَ و سه مؤنث را چون فُضلی فُضلَیانِ فُضلَیات واما
اسم زمان و مکان پس آن کلمه ایست که دلالت کند بر زمان صدور فعل از فاعل
چون مَشرِق و مَغرِب و مَطلَع و مَجمَع و صیغه آن بر وزن مَفعَل بفتح عین آید
یا مَفعِل بکسر عین و اسم آلت کلمه ایست که دلالت کند بر چیزی که بواسطه آن
فعل از فاعل سر بزند چون مفتاح که بمعنی آلت گشودن است یعنی کلید که بواسطه آن
فعل گشودن از فاعل صادر میشود و اسم آله بر چهار وزن آمده مِفعَل و مِفعال و مِفعَلة و مُفعُل
و این وزن آخرین شاذ است

بدانکه مخاطبش عام است از برای کسیکه بخواند یا بشنود و مصدر را
دو معنا است لغوی و اصطلاحی از روی لغة برگشتن گوسفند و شتر است
از سرابست و از روی اصطلاح بنا برگو بیرون آمدن اشتقاق از روی و اصل را
دو معنی است لغوی و اصطلاحی از روی لغة بیخ و بنیاد هر چیز را گویند و از روی اصطلاح
چیزیست که موقوف باشد بر آنچیز مثل وجود ابن که موقوفست بر وجود والد که اگر والد
نباشد این وجود بهم نرساند اگر گویند چه میگویی در وجود حضرت آدم و عیسی بن
مریم که بی پدر وجود بهم رسیده اند که این نادر است کلام را دو معنی است از روی لغت
و از روی اصطلاح از روی لغت چیزیست که متکلم بان تکلم کنند خواه کم باشد و خواه
بسیار و از روی اصطلاح چیزیست که مرکب باشد از دو کلمه یا بیشتر با اسناد
اگر میگویم مصدر اصل کلام است در لغوی باطل است از جهة آنکه زید و من و الی
مشتق نیند مصدر نرسیده اگر میگویم مصدر اصل کلام اصطلاحی است از
جهة آنکه زید ابوک و زید اخوک مشتق از مصدر نرسیده جواب میگویم

مصدر اصل کلام اصطلاحی است از جهة آنکه فایده کلام و تمامیت کلام از خبر است و اکثر
خبرها مشتق اند مثل زید ضارب که ضارب خبر است و مشتق از ضرب است
و بعضی از خبر مشتق نیستند به تحویل مشتق می برند زید اسد که بتحویل زید شجاع
می برند و قلیلی از خبر که مشتق نیست مثل زید ابوک و زید اخوک چون بسیار
کم اند در حکم معدوم است ماضی را دو معنا است لغوی و اصطلاحی از روی لغت
هر گذشته را گویند و از روی اصطلاح فعلی است که دلالت کند بر زمان پیش از زمان
تو مستقبل را دو معنا است لغوی و اصطلاحی از روی لغة هر آینده را گویند و از
روی اصطلاح فعلی است که دلالت کند در زمان حال یا بعد اسم فاعل
را دو معنی است لغوی و اصطلاحی از روی لغت هر کننده را گویند و از روی اصطلاح
صیغةٌ موضوعةٌ لمن یصدر عنه الفعل یعنی صیغه ایست که وضع شده باشد از برای کسی
صادر بشود از او فعل اسم مفعول را دو معنا است از روی لغة و از روی اصطلاح
از روی لغت هر کرده شده گویند و از روی اصطلاح صیغةٌ موضوعةٌ لمن یقع علیه الفعل

یعنی صیغه نیست که وضع شده باشد از برای کسیکه واقع نشود برو فعل امر را دو معنا است
لغوی و اصطلاحی از روی لغت بمعنی فرمودن و فرمان دادن است و از روی
اصطلاح صیغهٔ یُطلَبُ بها الفعل عن الفاعل یعنی صیغه ایست که طلب کرده میشود با او
صیغه فعل از فاعل نهی را دو معنات لغوی و اصطلاحی از روی لغت بمعنی باز
داشتن و نهی کردن است و از روی اصطلاح صیغهٔ یُطلب بها ترک الفعل عن الفاعل
یعنی صیغه ایست که طلب کرده می شود بآن صیغه ترک فعل از فاعل نفی را دو معنات
لغوی و اصطلاحی از روی لغت بمعنی نیست کردن است و از روی اصطلاح صیغهٔ
یُخبَر بها ترک الفعل عن الفاعل فی زمان المستقبل یعنی صیغه ایست که اخبار کرده
می شود با و صیغه ترک فعل از فاعل در زمان آینده جَحد را دو معنات از روی
لغوی و اصطلاحی از روی لغه بمعنی انکار کردن است و از روی لغه بمعنی انکار کردن است و از
روی اصطلاح صیغهٔ یُخبَر بها ترک الفعل عن الفاعل فی زمان الماضی یعنی صیغه ایست که
اخبار کرده می شود بآن صیغه ترک فعل از فاعل در زمان گذشته استفهام را دو معنات
لغوی و اصطلاحی

لغوی و اصطلاحی از روی لغه بمعنی فهم کردن از مخاطب است و در اصطلاح صیغهٔ
یُستفهَم بها الفعل عن الفاعل المخاطب یعنی صیغه ایست که طلب فهم کرده می شود
با و صیغه فعل از فاعل مخاطب الکلمةُ لفظٌ موضوعٌ لمعنی مفرد وهی اسم او فعل
او حرف والاسم ما یصلح معناه لکونه مخبرا عنه وبه والفعل ما یصلح معناه لکونه مخبرا به فقط
والحرف ما لا یصلح معناه لشیء منهما وایضا هی معرب او مبنی والمعرب ما یختلف آخره
باختلاف العوامل والمبنی نقیضه کل حرف مبنی وهو اما عامل او غیره ومن العوامل
حروف الجر وهی الباء ومن وفی والی واللام ورب وواو وما وعن وعلی والکاف ومذ ومنذ
وحتی وواو القسم وبائه وتائه وحاشا وعدا وخلا ومنها الحروف المشبهة بالفعل وهی انّ
وانّ وکانّ ولکنّ ولیت ولعل تنصب الاسم وترفع الخبر ومنها ما ولا المشبهتان بلیس وهما ترفعان
الاسم وتنصبان الخبر ومنها لا التی لنفی الجنس وهی تنصب الاسم وترفع الخبر ومنها نواصب
المضارع وهی ان ولن وکی واذن وحتی ولام کی ولام الجحود والواو والفاء و او بمعنی
الی ان ومنها الجوازم المضارع وهی لم ولمّا ولام الامر ولاء النهی وان ومن غیر العوامل

حروف العطف وهي الواو والفاء وثم وحتى واو واما وام وبل ولا ولكن وحروف التنبيه
وهي الا واما وها وحروف النداء وهي يا وايا وهيا واي والهمزة وحرفا التفسير وهما اي
وان وحروف التحضيض وهي هلا والا ولولا ولوما وحرف الردع وهو كلا وحروف
التصديق وهي نعم وبلى واجل واي وجير وان وحرفا الاستفهام وهما الهمزة المفتوحة
وهل وحروف الشرط وهي ان ولو واما وحروف المصدر وهي ما وان وان وحرف
للتوقع وهو قد وحرفا الاستقبال وهما السين وسوف وحروف النفي وهي ما ولا ولم ولما ولن
وان وتاء التانيث الساكنة والتنوين للتمكن والتنكير والعوض والمقابلة والترنم
والنون المؤكدة والنون الوقاية وكاف الخطاب وحروف الزيادة وهي ان وان
وما ولا ومن والباء واللام والكاف   الفعل اما مبني واما معرب فالمبني الماضي
وامر المخاطب والمضارع الذي اتصل به نون تاكيدا ونون جمع المؤنث واعرابه رفع
ونصب وجزم ومن الافعال افعال القلوب وهي حسبت وخلت وظننت ورأيت ووجدت
وعلمت وزعمت تنصب المفعولين ومنها افعال الناقصة وهي كان وصار واصبح وامسى

واضحى

واضحى وظل وبات وآض وغدا وعاد وراح وقعد وما زال وما برح وما فتئ
وما انفك وما دام وليس ترفع الاسم وتنصب الخبر ومنها افعال المقاربة وهي
عسى وكاد وكرب وطفق وجعل واخذ واوشك ترفع اسما ومنها افعال المدح
والذم وهي نعم وبئس وساء وحبذا ترفع الفاعل وبعده المخصوص بالمدح والذم
ومنها صيغتا التعجب نحو ما افعل زيدا وافعل به   الاسم اما معرب واما مبني
والمبني اقسام ومنها الضمير المرفوع المتصل كما في ضربت الى ضربنا والمتصل المنصوب
كما في ضربه الى ضربنا والمتصل المجرور كما في غلامه الى غلامنا والمنفصل المرفوع هو
الى نحن والمنفصل المنصوب اياه الى ايانا ومنها اسم الاشارة وهو ذا وذان
وذين وتا وتان وتين واولاء وقد يصدر بها التنبيه ويلحقها الكاف الخطاب
ومنها الموصول وهو الذي واللذان واللذين والتي واللتان واللتين
واللاتي ومن وما والالف واللام ولا بد للموصول من جملة خبرية تسمى صلة
عائد فيها ومنها اسم الفعل كنزال بمعنى انزل ومنها اسم الصوت كغاق

وتخ ومنها المركب نحو خمسة عشر ومنها الكناية وهي كم وكذا وكيت وذيت
ومنها بعض الظروف وهي قبل وامام وقدام وبعد ووراء واسفل ودون
وفوق وتحت وحيث واذ واذا وبين وبينا وبينما ولما واين وانى ومتى
وايان ومذ وكيف وقط وعوض ولدى والمعرب اما منصرف او غير
منصرف وهو الجمع على وزن فعالل وفعاليل بلا تاء والمقصور والممدود
وما فيه علمية مع تانيث او عجمية او تركيبا والالف والنون زائدتين
وما فيه اثنان من الوصف مثل لعمرو وزن الفعل والعدل وهو عدول
عما ينبغي ان يكون شئ اخر وجمع لا يلحقه تنوين التمكن الا لضرورة
او تناسب واعراب المعرب برفع ونصب وجر المفرد والجمع المكسر المنصرف
بالضمة والفتحة الا اذا دخل اللام او اضيف فجره حينئذ بالكسرة الاسماء
الستة المضافة الى غير ياء المتكلم بالواو والالف والياء جمع المذكر السالم
بالواو والياء المثنى بالالف والياء المرفوعات الفاعل وهو ما سند اليه الفعل

او شبهه

او شبهه وهو اسم الفاعل واسم المفعول والصفة المشبهة وافعل التفضيل
والمصدر والظرف والجار والمجرور نحو قام زيد وضرب عمرو
والمبتداء وهو الاسم المجرد عن العوامل اللفظية المسند اليه والخبر وهو
المسند لا المبتدا نحو زيد قائم وخبر ان واخواتها وخبر لا التي لنفي
الجنس واسم كان واخواتها واسم ما ولا المشبهتان بليس المنصوب المفعول
المطلق وهو مصدر ذكر بعد فعل بمعناه نحو جلست جلوسا والمفعول به وهو ما وقع
عليه الفعل نحو رأيت زيدا والمفعول فيه اسم زمان او مكان وانتصب بتقدير في وقع الفعل
فيه نحو جلست يوم الجمعة فوق المسجد والمفعول له وهو ما فعل لاجله
ضربته تأديبا والمفعول معه وهو ما وقع بعد الواو بمعنى مع نحو جئت وزيدا
والحال ما تبين هيئة الفاعل او المفعول نحو ضربت زيدا قائما والتمييز وهو ما
يرفع الابهام عن ذات او نسبة نحو عشرون درهما وطاب زيد نفسا
والمستثنى وهو ما وقع بعد الا واخواتها وهو خلا وعدا وما خلا وما عدا

وليس ولا يكون وغير وسوى وحاشا نحو جاء القوم الا زيدا واسم ان واخواتها
واسم لا التي لنفي الجنس وخبر كان واخواتها وخبر ما ولا المشبهتين بليس
المجرورات هي اما مجرورة بحرف الجر او بالاضافة فالاول نحو مررت بزيد
والثاني نحو غلام زيد التوابع التي توافق المتبوع في الاعراب خمسة النعت
وهو ما يدل على حال المتبوع نحو جاء زيد العالم والعطف وهو ما يتوسط
بينه وبين متبوعه حرف العطف نحو جاء زيد وعمرو والتاكيد وهو تقرير
المتبوع وتعقبه بنفسه وعينه او كله او كلاء او اجمع نحو قام زيد
وجاء زيد نفسه والبدل وهو ما يكون مقصودا دون
متبوعه نحو قام زيد ابوك واخوك وعطف البيان
وهو ما يصح متبوعه ولا يكون نعتا نحو
رايت ابا حسن عليا

تمت بعون الملك الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین چنین گوید ابو نصر فراهی که حسد حافظ و حفظنا ما حرکة الشمال النخل الدقیق وحرکت الشمال نخل الدقیق که چون صبیان را پیش از تعلیم لغت عرب رغبت می افتد باشعار فارسی و چون خوش آمدن شعر مر طبعهای موزون را غریزیست و تعلیم لغت عرب کلید همه علمهاست پس قصیده‌ای از وی بنظم در آوردیم تا بی تکلف یاد گیرند پس چندینی که ضابط بود هر چیزی را از علوم میان این قطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کس را رغبت افتد و چون این کتاب دویست و پنجاه آمد او را الضباب الصبیان نام کردیم ومن الله التوفیق چنین گوید ابو نصر فراهی کتاب بن الجوان کر علم لغت را چون کلید علم دیدیم نموداری بنظم آوردم از آن

که میل طبع ایشان چون غریزیست ‌‌ ‌ بسوی نظم بر خواندش آسان

دو صد بیت کم و چون اندکی بود ‌ ‌ نصابش نام کردیم بهر صبیان

بحر تقارب تقرب نمای ‌ ‌ بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول ‌ ‌ چه گفتی بگو ای مه دلربای

القطعه

اله است و الله و رحمن خدای ‌ ‌ دلیل است و هادی تو گو رهنمای

رحیم است و غفار و آمرزگار ‌ ‌ محمد ستوده ودود دوستدار

محمد ستوده ورع پارسای ‌ ‌ بقرآن ثنا گفت و با خدای

بشیر است مژده ده و منذر بیم‌ده ‌ ‌ خلیفه علی است ای نیک رای

سما آسمان ارض و غبرا زمین ‌ ‌ محل و مکان معان است جای

سقر دوزخ و نار و آتش ولی ‌ ‌ چه جنت بهشت آخرت آن سرای

لحیه ریش لقا چهره و وجه روی ‌ ‌ عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان ‌ ‌ ید و جارحه دست و حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر و سرج زین — بعیر اشتر است و جرس هم درای

رجل مرد و مرئه زن و زوج جفت — غنی مالدار است و مسکین گدای

قناة است کاریز و عذب آب خوش — چه ینبوع چشمه حماء است لای

کران عود و بربط و تیر شرعه رود — ولی صنج چنگست و مزمار نای

غضنفر و ضیغم چه هرماس شیر — ضمیر همه عزیمه چه اندیشه رای

هدی راستی کذب و فریه دروغ — عفیفه حصور و ورع پارسای

بلد کوره را شهر دان شهر ماه — دگر وتر را طاق دان طاق تای

ثمن چه بها و بهار روشنی — ثبور است ویل و بود ویل وای

عیون شور چشم و بلید ابله — بود لوذعی المعی تیز رای

حقیق و جدیر و قمین و حری — سزاوار با گیر و ادخل درآی

تعب رنج و داء علت و قرح ریش — وجع درد و حما تب و ویل وای

تعلم بیاموز و اعلم بدان — ترحم ببخشای و اسحق بسای

فی قطعه

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان — رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات — بحر مجتث و این قطعه را تو خوش برخوان

القطعه

ضیا و نور و سنا روشنی اقوم گران — فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز — لجین سیم و زجاج آبگینه مغفره رکان

حلیت زیور و غالی گران رخیص ارزان — نحاس و صفر مس و روی آنک است سرب

حراز سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ — مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

هدف نشانه غرض هم خبیئه کبریت — و تر زه آمد و معراض تیر گز میدان

عصب پی و یلبه جوشن است و درع زره — و هق کمند و لی نصل معبل پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و هیج غبار — کلوم خستگی و موت مرگ و ذروه توان

حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد — قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان

یغوث و نسر و یعوق است و بعل و عزی — سواع و لات و مناة است نامهای بتان

صنم چه نصب و نصبان و جبت طاغوت — وثن بت و شمن بت پرست را شمنان

چه عود شاور فی نابت وثب ناقه پیر   افیل حاشیه وحشو اشتران جوان

القطعة

ای از [illegible] یکی [illegible] بحر [illegible]

قطعه [illegible]

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر او در بحر رمل [illegible]

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر   ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه لون رنگ   حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذئب و سرحان صید گرگ سبع نخجیر فاره موش   حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی   نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطرش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و [illegible]   غیظ خشم و ضحک خنده حلقه [illegible]

شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب   سام نیز و عسجد و عقیان و عین و نضر زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خله دوست   زوج شوی و زوجه زن عرسات بعل شوی نر

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان لحم گوشت   اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

لجه و دأما و یم بحر دریا قعر تک

فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار آهو خر

بز جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن

الظهاره ابره دان والبطانه آستر

مشمش و مشمس زردالو و کنجذ را شناس

چون اجاص آلو نوا حصک رطب خرمای تر

جمع وطیس و شبذبان و وادی اشد نام گرگ

فرض و مجوه نام خرما شرق مبدان نام خور

شقشقه کجبر و شیمه دیدن و دأبت و دیو خوی

غیث باران ثلج برف و شاد نم مبلول تر

شط و شاطی ضفه تره عدوه و ساحل کنار

مزرعه حارثه کلاته دان و حارث برزگر

کوه روزن غرفه دروازه است و ستی پیشگاه

سکه کوچه درب دروازه است معبر رهگذر

زبره دان یکپاره آهن کسره یکپاره   جذوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار   قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

به بحر مجتث این قطعه را مکن تکرار

ورس چنبر و کم آستین و سبد دستار

چه ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار

کبشر بحید و وافر تمام و ناقص کم

قلیل و نزر یسیر اندک و حساب شمار

قطاب بچه سراویل ازار و خف موزه

عنان دساز وه و جبرئیل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و صور ربض

چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه و [illegible] دان و سکین کارد

میان و مخیط سوزن چه خرط و سهم سوفار

لب عاقل و غمر و غبی و خامل گول

شقیق دادر و ورزده و رفیق و صاحب یار

عقور کلب گزنده حمل شتر باشد   خریف فصل خزان و ربیع فصل بهار

حدیقه باغ و خشخاش چه نخ و شفتالو   سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو   ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک ستة سبعه ثمانیه تسعه   شش است و هفت دگر هشت و نه چه الف هزار

چه بیست عشرین دان بعد از آن ثلاثین سی   چه اربعین چهل و پنجش تو خمسین دار

چه شصت ستین هشتاد بار سبعین است   دگر ثمانین و تسعین تو الیش میدار

عقار قهوه و راح و مدام و قرقف می   کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

غرب سپیدار و صنوبر خلاف نار و بید   چه نخل خرما و فرصاد توت و دلب چنار

ورق چه برگ و درخت است و غصن شاخ درخت   چه دوحه بیخ درخت و غنام اسفیدار

چه طلح و خمط درختان خار با موز است   چه اثل شوره گز و شوک خار و سدر کنار

نمد لباده بود و مال پرنهاده لبد   پلاس و حلس درخت و تبین و آب عقار

شمامه عطر بود بوی بو بیدان چه   بدر و قصر تو نا و درد اکلاب شمار

تصافح گرفتن چه دست یکدگر — تعانق گرفتن کنار جهر کنار

رخیص شسته دلس شوخگن بری بچرم — ذلول نرم و دوس خفته و یقظ بیدار

عوان ذبة و کاعب عروب شوهر دوست — قرام پرده باریک و تکه بند ازار

مراح جای شتر مربض است جای غنم — کناس جای آن و وجار آن کفتار

قضیم دان جو خر اخر واری — علیق توبره و نشوار جره جهار

نوا و عجم چه هسته دانه خرما — هبی شناس تو غشام هرا اسفیدار

قبیله تمه و عصبه چه رهط و عده گروه — چنانکه ایم و حنش اخرم است و اشجع مار

بطین بزرگ شکم باشد و جرین خرمن — بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار

بیا که شد دگر خاطرای هنر پرور — بحر مجتث کشی سفینهای گهر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات — ز بعد وی این قطعه نصاب از بر

و رتب وی کن و حمیم اخوین و ابن — ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و فرزندان بود ختن داماد — چنانکه صهر و ختن و الد و اب پدر

کذا و [illegible]

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس — شهاب کوکب دری و نجم چه اختر

فلق سپیده شفق روشنی در اول شب — ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر

زکیت پاک و خفی مهربان حفی پنهان — جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچش — مراره زهره طحال و کبد جگر

بعید دور و ورا پس امام پیش و سط — میانه وسط میان تحت زیر و فوق زبر

علاوه [illegible] فطیس پتک و منجم — قدوم و منحت تیشه وحسین و فاس تبر

سوم و [illegible] بجن چه [illegible] — وشاح و عقد حمایل عاشه و تاج افسر

بدی نخستین و ثانی دوم [illegible] — نقیض ولی اخری و اخر دیگر

قمیص کرته یلمق قبا و ریطه رکو — نصیف بجو خمار است و مقنعه معجر

اجاج تلخ و نقعه [illegible] و مالح شور — فرات عذب و زبیب و اصف مویز و کبر

شراره خدره بود [illegible] و شواظ لهب — زبانه فم چه انگشت رماد خاکستر

عجین خمیر و دقیق آرد و دان [illegible] — ادام نانخورش قند و [illegible] شکر

خدام شنگ و ثفر پاردم لجام لگام / عنان دوال وی و منطق و نطاق کمر

رکاز و کنز بود گنج و صیر فرفت / ستوق سهته و حداد قین آهنگر

شفا جرف لب وادی و ثمار اشاد / جهه چه وجه و شطر است سوی و قله چه

بکیم گنگ و ذریعه وسیله و جل دیگ / نذیف ... شناس و قدر خطر

اکمه چشم سوخته ... ل و عقلم / برزبانم مثیت جز لبت کفت و شنود

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات / چونکه دانستی رمل را شاد باش ای کان جود

فرخ و فروخ است جوجه بیضه تخم مرغ خود / چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی سرخ / هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ / هست حصبا سنگ ریزه ماء و وادی آب رود

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی ... / وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

عنبر در زرها یانست و عنبر در راهیا / چون غنا بی نیازی و ربط غنای سرود

... و حنظم ... رعنا / دود کرم و دوخ نخاس است و حلوان هجوم ...

ظفر دایه حی زنده دبس شیره طمع امید / فوم سیر و جلجلان کشنیز و چون حمص نخود

فول باشد باقلا و ذره ارزن سلجم / پس عدس دان و الخجمج ماش چون حمص نخود

رازیانج بادیان ... خوش ... / نشر و شتی را پراکنده شمر مجموع گرد

تاجران سالار بازرگان و فاجر نابکار / صاعد آنکه گردی که بالا میرود هابط فرود

چه دل بر پرده عشاق بر کشد آهنگ / بجز محبت خواند غزل نغمه و چنگ

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات / بگوی تا بودت علم و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ / قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه قمرا / شعاع و ری زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشنج گشسه سر و لحیه ریش و اورع کل / اشل و اقطع بی دست دان و اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار / چه فهد و ذئب و نمر یوز دان و گرگ و پلنگ

غراب زاغ و هزار است و عندلیب گنجشک / دلی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

قصب نی آمد و ظرف آوند و یراع قلم / چنانکه ثعبان و تنین اژدها و نهنگ

نفاهه دانش و کافی بسنده و طبع منش
دلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

چه طابه طیبه یثرب مدینه ام قری
چه بکه مکه شناس و صفا و مروه دو سنگ

حمی قروق ترع و روضه مرغزار شناس
وطر چه حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ

سویق پست و حشیش و جریش بلغورش
جشب طعام درشت و حوک چه بوته بنگ

مساحت است ارمیل و مهت آمد بصر
سه میل فرسخ و فرسخ بفارسی فرسنگ

ذبیح کشته باشد عریض پهناور
عمیق ژرف چه ذی ناب هست صاحب چنگ

قفازنان تهی فوج و حزب ثله گروه
سبات خواب و شقرق لاله ورد و رنگ

زکیت زیرک و نحریر حبر دانشمند
ادیبدان ادب آموز دان ادب فرهنگ

چه ابن آوی و ثعلب شغال و روبه دان
دگر سمک سرطان و ماهی و خرچنگ

جدید و غض و بدیع و قشیب تازه و نو
شریحه همچه جنبه تمام مقاتله جنگ

قساحه پنجه کوکند دان هبنبج چهل
ولی شتر و مقاطیس دان تو نوعی سنگ

مجره کاهکشان [illegible] بود محور
رعین همچو متین و اسیر گرفته بجنگ

زشرم رخت لاله را خون شده دل
زرشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعول
تقارب ازین بحر گردد حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جایگه کرم رز ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را
بترتیب نامی است روشن مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی
چه مرتاح و عاطف حظی و مؤمل

لطیم و سکیت دارد حاجت و عرو هیچ
فؤاد است قلب و جنان و حشا دل

براین ده فزون دیگر الطاف کن تو
یکی هست قاشور دیگر چه فسکل

امام هدی فخر دین فراهی
در اسمای اسپان بگفته است مشکل

تو معواس را همچو مقبض بدان
ز اسپان شمر باز قاشور و فسکل

حصان اسپ نر حجر دان مادیان را
بود مهر کره شتربچه قرمل

حسیه چه صفرا و جو با کمان دان
زباله چه سوزن چه با اوست سنجل

بهیمه صامت حصان نام اسپان
شتر قرم مقرم قلوص است قرمل

لبن خشت خام است و آجر پخته | یسیر است آسان عسیر است مشکل
غبور است برگشتن دیوث است اخدش | اسیف است غمگین سخیف است بیدل
ایا عارضت رشک خورشید و ماه | بخوان خوش در این وزن هر صبحگاه
فعولن فعول فعولن فعول | کرت در تقارب شود اشتباه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه | طریق و سبیل و صراط است و راه
صبی کودک و شیخ پیر و نفس | دم و خبد و چش است و عسکر سپاه
غرض خواسته طارف و تالدش | نوش با کهن دان و فاسد تباه
غدو و امس عکس اند فردا و دی | چه ابیض سفید است و اسود سیاه
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد | خطا جرم و ذنب است و عصیان گناه
چه عبد است مملوک و مولی غلام | وصیفه امه جاریه است داه
حطب هیزم است و ضرام و حصب | فروزینه عشب و کلا دان گیاه:
مناص و مفر جای بگریختن | ملاذ و معاذ است ملجاء پناه

حکم داور و محکمه جای او | ولی بینه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن | سیاحت بگشتن سباحت شناه
غدو و مسا بامداد است و شام | عشا وقت خفتن ضحی چاشتگاه
ذنوب است و غرب و سجل دلو | رکی جب و بئر و قلیب است چاه
فصیح و حلیله حبیبه ربض | زن و بعل شوهر دنیه کلاه
مه موزون آفتاب لقا | وزن بحر خفیف خبا زما
فعلات مفاعلن فعلن | کفشم این استخوان و دوان بلا
من و عن الی الی حتی تا | این کو کیف چون ام و او یا
فی در است و علی بر و کم چند | نحن و نا انتما و انا ما
انا چون انتی و انی من | ما چه و چیست من که و مع با
انتم و کم شما و ذا این مرد | انتَ تو انتِ زن و لی شما
حرف شرطای ادیب یکتا | ان لو باشد دگر اما

ان ولو کرهتی کی ولانه … اینما هیچو حیثما هر جا

ف پس و قبل پیش و بعد پس … لِ مر و لی مرا لنا مارا

صه نکو مه مکن دع و درمان … لم و لنا نه هلم بیا

غیر جز قط هرگز ایضا نیز … رب و ربما و رب بسا

مرفد صحن و رفد و عسق قدح … طرفه زیبا فتیح نا زیبا

مذ و منذ و از ان نحن بار است … ثم انجا و ههنا اینجا

قل بگو کل بخور ذق تو این بچش … قم بپا خیز و سل بپرس آن را

ذی و هذی و هذه این زن … مرد را ذا و ذوست با هذا

هو ان مرد باشد و هی زن … شد مثنی این اسم هما

هن جمیع زنان و هم مردان … باز مارا ست لفظ ایانا

تلک آن زن چه ذلک این مرد … انها انتم دو زشو بفزا

مهلا آهسته باش و واها خوش … قلما اندکا نج نیکا

زهی پای

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز … قد تو سرو تو عشاق را عمر دراز

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات … بکوی محبت و خوشخوان بود درم مقام حجاز

رجا امید و کران است سوغ و حل جواز … روائی و نصفت عدل و صوت و جرس آواز

حضیض و جایر و غور است و انجل و مدره … بقاع و ربوه چه تل است نجد و هضبه فراز

طعام خورد و نجی و فجل ترب و ملح نمک … ارز برنج و مرق شوربا قلولا قاز

قصید مغز سبز است و رار مغز تنک … قدید قاق و سمان فربه و طویل دراز

مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره گشنیز … کراع پاچه و جبن و بصل پنیر و پیاز

سمید و درمک نان سفید و خل سرکه … رغیف گرده و بدء است و بدء آغاز

قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله … چنانکه معز بز و ضان میش و تیس نماز

ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام … چه نسر کرکس و چون صقر و چرخ باز

صغیر خورد و جبار اشواط و مخلب چنگ … حدید تیز و سن چه فسان و مقطع گاز

تحرم است و ضو آبدست و نیت عزم … بنیه قبله بود کعبه چون صلوه نماز

عطاش عطشه عجف لاغری خدام خوهر | جبان وهاع وهدان بیدل و تجب ناز
علانیه علن و جهر آشکارا دان | ضمیر و فکر چه اندیشه سر و نجوی راز
و شل شد غدق و ضحل و سلسل غمجه | چو فتح و غیل و غلل آب دان شریک انباز
کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه | قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام | رفیق یار موافق عشیر دان همساز
زنیم سند و دعی نیز هم بدی پشم | رسیل همره و بعله زن و نجی همراز
فوز فیروزی رتبات آلیس خبر رد | روح ور حت ترابا تابانی همی بایدشمرد
صنع کار است و صریع افکنده صرع افکندنی | لغب آزار و صنعا ساری و سرق دزد و لغو ارد
بت بریدن حک تراشیدن بود آنگاه کوی | غط فرو بردن با آب و قط شکستن خورد و مرد
مجر آمد چشم خانه هدب مژه دمع اشک | اغمش آن چشمی که دایم آب از او باید سترد
الحویه چربروده الحوایا جمع او | حشوة البطن است الاشکم کلیه گرد
زهی جمال تو امروز به زدی و پریر | چراغ خدنگ تو آید بسینه دیر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات | بگوی مجتث و مفکن ز شرم سر در زیر
مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر | شعیر صبره و کتان جو است و جاورس زعیر
غضنفر و اسد و لیث و خادر و دلهاث | هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر
حدب چه رابیه و نجد و ربوه بالا دان | چنانکه صاع و صبوب و هبوط باشد زیر
رقاد و هجعت خفتن سهار نخواب | بذول باذل و مانح سخی و شعبان سیر
عوج کجی و چون پیچیاه و امت بلند | خبار نرم و اخافه عذیر و قاع کویر
صیام روزه و الیوم باز امروز است | چه بعد و غد پس و فردا و قبل امس پریر
انیس همدم باشد ضجیع همخوابه | ترقی رفتن بالا بود و تنزل زیر
چه خیل اسپ و غنم گوسفند و بره خروف | عجالت اسکیالت آشنا کردن دیر
ای قدت سرو خرامان و رخت ماه تمام | ساز در بحر رمل بار دگر سیر و مقام
فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات | همچو بلبل بعد از این قطعه را بر خوان صبح و شام
فرمو خطر زیف هلاحل سنید و آس همام | مهتر است و صدر دکت و شی حرام سیم نام

عقوه ساحت اسرکار رو قول گفت و فعل — جنب پهلو جار همسایه کنار سطح بام
لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ — نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام
لفت شلغم بقل تره زرع کشت و بیع و خل — کدس خرمن خرمه دسته صعب و انقاد تند و رام
ثغر سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست — خد رخ جوف اندرون ضیق و ضنک تنگی کام
زبد مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم — کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام
آدمی انسان و جان مردم جنی پری — اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین وام
سقم بیماری و صحت تندرستی نیز کبیر — قبح و دم زشت و خون القی و فی انجام
اصبع انگشت و یک ابهام انگشت بزرگ — بارش سبابه و وسطی بنصر و خنصر تمام
طل و دیمه نرم باران ساحیه باران سخت — جنة المأوای و فردوس بهین دار السلام
شهر ماه و غره اول سلخ آخر حجه سال — حوب گناه و رعب ترس و طاب خوش و ثوی مقام
عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه — سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام
چون احد یکشنبه اثنین و ثلاثا و اربعا — هست دو و سه شنبه چهارشنبه و السلام

حین و ایان و آنا وقت و جدید آن نو — غدو بکره بامداد و فجر و صبح بام
رفع و ضم اعراب پیش است ای پسر — هست فتح و نصب اعراب زبر
کسر و جر باشد همین اعراب زیر — یاد گیر این قطعه را چون آب زر
گل غنچه ز شرم در رهت سرت است — در گرد رهت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعلن مفاعیل فع

بحر هزج است این گرت اندک فکرت

نصم و عتب و رتب چهارم فقر است

اینها همه چیست فرجهای شبر است

الماس قلمتراش ماس قلم — انقاس مداد نام جنبش حرکت
ایما هزج خبر کمی چشمه — ملک دل من تراشد یکقلمه
مفعول مفاعلن مفاعیل فع — این بحر هزج دان بخوان با نغمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه | بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه دان و زینب | میمونه و صفیه سوده ام سلمه

در سینه دلت چه خاره اندر ریم است | وز تیغ جفای تو دلم پر ریم است
مفعول مفاعل مفاعیل فع | بحر هزج اخرب از این تقسیم است

القطعه

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است | پس طیب و طاهر از تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم | زینب شمر ار تراست تعلیم است

ای نازنین شمایل خورشید کوکبه | حسن رخ تو رشک مه چهارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | بحر مضارع این بود ای ماه مهر جبه

موالی دوازده است نبی را یکی نبه | دیگر فضاله آنکه نه بیع است و نه هبه
آزاد کرده
ثوبان رباح و صالح و مدعم یسار و زید | بو رافع و ضمیره کیشه موهبه

ای قد تو در گلشن جان سرو روان | وز رشک قدت سرو خجل در بوستان

القطعه

مفعول مفاعل مفاعیل فع | این بحر رباعی هزج اخرب دان

نور و حج و انفال مدنی می دان | با لم یکن و زلزله احزاب همان
پنج اول قد سمع رعد و حدید | فتح و پس و پیش نصر و دهر و رحمن

سورهایی که آیه سجده است | اندران بر شمارم از قرآن
اول اعراف و رعد و نحل و سری | مریم و حج و بعد از او فرقان
نمل الم و ص و حم است | نجم با انشقاق و اقرا خوان

بشکست ز اعجاز نبی مرسل | آیات نبی قاعده لات و هبل
سوره صد و چهارده بود قرآن را | جامع صد و چهارده از روی جمل

آنچه در سور مصطفی وا کرد | پنج بود ای برادران دریاب
نفث و تر و الدین و اذان | وام و ادان طهارة از پی جواب

استاد قرآت شمر پنج و دو بر | بو عمر علا و نافع و ابن کثیر
پس حمزه و ابن عامر و عاصم را | از جمله کسایی شمر و هشت بگیر
در مکه ابن کثیر است امام | در بصره ابو عمرو علا دارد نام

[illegible]

نافع زمدینه ابن عامر از شام — عاصم وعلا وحمزه از کوفه تمام

زهی گشته ملهم بالهام ملهم — ملک بر فلک خوانده مدح تو دایم

فعولن فعولن فعولن فعولن — بحر تقارب بخوان ای معلم

زخیر ستد مصطفی بعث قلیعه — خدایش بداد آنچنانکه سالم

کتیبه بدو ناعم وشق آنکه — قموص ونطاط وسطیح وسلالم

القطعه

بشنوای غیرت مه افلاک — وزن بحر خفیف روشن پاک

فعولن فعولن فعولن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

در دهانی که روست لغ غمناک — خش ولادغ هست اعیانی

جدری ومهدد وبحکاک — ناخن وزخوه کاسر وضاغط

وان منغنج که وعضل شد چاک — طربان وثقیل وثاقب باز

وان مسلی که روست اصل هلاک — تورا زرخ لاله خط سبزه زار را مرا رخ ز روی چو تو به رخ زار است

القطعه

مفاعیلن مفاعیلن فعولن — هزج بحر روان آب دار است

دو تشرین و دو کانون وپس آنگه — شباط آذار و نیسان وایار است

حزیران وتموز وآب وایلول — نگهدارش که از من یادگار است

واقف از راز میان تو مگر دیده کمر — هیچکس را نشد از موی میان تو خبر

القطعه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — هست مجنون رمل این بحر را یار قمر

از محرم چه گذشتی چه بود ماه صفر — دو ربیع و دو جمادی عجب یکدیگر

رجب آنگه از پی شعبان ورمضان وشوال — پس بذوالقعده وذوالحجه شود سال بسر

چه سرو قد بود در بوستان حسن بالا باید — بهر یک عشوه صد دل از شتابان فا برباید

القطعه

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — هزج خوان سالم الارکان که زیشش جمیع افزاید

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت آید — بجان خورداد تیر آنگه چه مرداد همی آید

پس از شهریور ومهر وآبان وآذر ودی وان — که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

شمار پارسی هر جملگی خورد است می آید — مگر آبان مه سی کو در شماری پنج آید

بر جهان دیدم که از مشرق برآورد سر — جمله در تسبیح ودر تقدیس حی لایموت

چون حمل چون ثور جوزا و سرطان واسد — سنبله میزان وعقرب قوس وجدی ودلو حوت

بره — گاو — دو پیکران — خرچنگ — شیر — خوشه — ترازو — کژدم — کمان — بزغاله — دلو — ماهی

حزیران وتموز

هفت کوکب که هست عالم را / گاه ازیشان نظام و گاه خلل

قمرست و عطارد و زهره / شمس و مریخ و مشتری و زحل

ماه تیر ناهید / خورشید بهرام برجیس کیوان

کواکبه و تیر و ناهید دان / چه خورشید و برجیس بهرام کیوان

ماه عطارد زهره / آفتاب مشتری مریخ زحل

حمل و عقربست با بهرام / قوس و حوتست مشتری را رام

ثور و میزان چه خانهٔ زهره است / مر زحل راست جدی و دلو مقام

تیر و جوزا و خوشه و سرطان / خانهٔ آفتاب شیر مدام

رمز کی گفتم از نجوم ترا / تا بیاموزیش تمام تمام

خور بجوزا سی و دو و شش حکیت / حمل و ثور و شیر با پس و پیش

دلو و میزان و حوت و عقرب سی / بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

لا و لا لب لا لا لا کش سه است / ل ل کط و کط ل ل مشهور گویست

اقلیمهای روی زمین هفت بهره دان / اول بلاد هند و دوم دان ز ماچین

ثالث بلاد ترک و خطا و لواکش / و آنگاه هست ملک خراسان چهارمین

پنجم دیار فرس ششم شهرهای روم / بلخ گزین بماند و شد اقلیم هفتمین

اقلیم نخستین بزحل منسوبست / پس برجیس و بر اقلیم دوم مرغوبست

بهرام سوم چهارم آمد خورشید / پنج و شش و هفتمی تیر ماه ناهید

آفرینندهٔ پری و ملک / آنکه نه فرش آفرید چرخ و فلک

بر یکم ماه و بر دوم تیرست / باز ناهید را سوم میرست

شمس بر چرخ چهارم است مدام / همچو بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین جای مشتریست مدام / هفتمین است منزل کیوان

باز هشتم که ثابتات در اوست / زبر او نهم که جمله در اوست

آنچه از ماه شد مثنی کن / پنج دیگر فزای بر سر آن

پس بهر پنج از آن ز موضع شمس / کبر بر چه و جای ماه بدان

آنچه ماند در آخرین منزل / ضرب کن در شش و در ج میان

هر کجا پنج آخرین باشد / ماه آنجا بود حقیقت دان

آنچه از پنج کمتر است لیکن ضرب کن در شش و برج میدان

بعث روز بخش باشد در هیچ زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده بیست و یک با بیست چهار و بیست و پنج

سیچقان ییل و اود ییل و بارس ییل چون توشقان ییل لوی ییل ایلان ییل شد

یونت ییل آمد و دگر قوی ییل پیچی ییل باز پس تخاقوی ییل ایت ییل تنگوز ییل شد

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه باسب و گوسفند است حساب همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

تبیع و جذع و مسن کاو و آنکه ثنی و رباعی سدیس صالغ

مخاض و لبون حقه جذع پس ثنی و رباعی سدیس است بازل

پس شش مخلف و بعدش … دیگر بشود عود از قوت حمل عاسل

اشعر و عمر و حمیر و کهلان مر و انمار عامله زنبا است

یکان یکان شمر ابجد حروف خطی چنانکه از کلمن عشر تا سعفص

ولیک از قرشت

ولیک از قرشت تا ضظغ شمر صد صد دل از حروف جمل جمله گشت مستخلص

چهار حرف خواص باشد در زبان پارسی برشمارم بر تو یک یک پا و ژا و چیم و کاف

هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی تا نیاموزی نیابی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامند آن حروف و یاد گیر ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار رخ تو به زسمن سرورا هزاران بار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات بخوان تو بحر مجتث و این قطعه را بکن تکرار

زر روی جسته هشتاد و یک در هم … چهل و شش است از زر بروی … شمار

ذهب صد است و سرب … و آهن چل زیبق و … چل پخت نقره پنجه و چار

… ای زهره جبین … … سی شد دو د آه

فاعلات فاعلات فاعلات هست این بحر رمل برخوان چه بلبل صبحگاه

… الحجر را چون … اختلاف وزن دارد هر یکی …

زر کن زیبق الم اسرب … فضه … آهن … ماه

نامهای چهارده معصوم در بیت من — گفته خواهم تا بماند یادگاری از سخن

مصطفی با سه محمد مرتضی با سه علی — جعفر و موسی و زهرا و یکی حسن و دو حسین

نه عم داشت محمد رسول بزرگوار — یک یک یاد گیر یکایک بکن شمار

چون حارث و زبیر و مقوم ابولهب — عباس و حجل و حمزه ابوطالب و ضرار

نامهای پیمبران خدا — هست لا ینصرف مگر شش

صالح و لوط و هود با شعیب — باز نوح و محمد آمد و بس

ده نام لازم آمد و تا خوب خوش شد — هر نام را از آن بطلب در جهان حیز

خورد و کلان و کرد و بلند و دراز — باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز

لب لعل و زبان یاقوت دندان در مرجان — قد سرو و خط ریحان گیسو سنبل ریحان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — هزج گوییش هر شاعر تو این بحر نکو خوان

کتف شانه معار و عضد بازو و پستان — زنجی و زنگی ذنب و مرغ و شکر بیان

صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله کولی — علیم و عالم و علام دانا و اسپی پرمان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر و ظل سایه — حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه — شتاء و صیف چه باشد زمستان و تابستان

عدو و خصم دشمن حاذر حذار و خوف ترسیدن — وثاق و کبل بند آمد حصین و سجن زندان

ابی یاسر بطی کاهل طری تازه جبی چپ — خزی رسوا دنی ناکس ضلیل غوی تابان

ثغب غرث و طوی و جوع مصدرها و نام گرسنگی — یکی ثغبان دویم غرثان سیم طیان دگر جوعان

کلف عشق و صلف لاف و سیال و انین ناله — حذر خاشع قلق ناشکیب فزع خایف فعل جان

تقی و شقی پرهیزکار و عبقری نیکو — سفه سو بمان کدر تیره خدر خیره سید حیران

وتین منح و وصب رنج و الم درد و حسین شورش — اقبط ملهود و او ادار و تیق بد خو سیق کریان

حضر بارد شبم سرد و سخین گرم و حزین غمگین — فرح شادی و سرور حبذلان و فرح شادان

صغیر خورد و کبیر بزرگ فلکانی سمج ناخوش — ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

غنایج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه — حنف میل و خفر شرم و صباح است و صحب فغان

غرن و غیل غاب و غیظ و ایک و شری بیشه — زبد کفک و سنین قحط و معاینه و عجب انبان

تنوره مهمه وفيفا فلات وسبسب وبيدا   چه بر و ودق و پايان است لوت و حزن سنگستان

لغز احجيه چيستان لقب افسانه   لعب بازي كره گوي است محجن صولجان چوگان

عنص وان ژنگ و عبره اشك و نمره پلنگ واكمه كور

چه مارن زه مه بيني براجم بند انگشتان

تين كند انجير و نكهت بخر بوي دهان باشد   صنان گند است و وفر كند بغل نخع آب بيني دان

اي ماه روي نكتي وي دلبر شيرين دهان   خورشيد رو بازاشم ذكر كتب درس زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن   اينست تقطيع رجز برخوان چه بلبل هر زمان

طور و جبل طود و علم كوه است جار پاسبان   طرم وعسل اري وضرب شهد است مجان رايگان

ميزان تراز وحمل بار و وقر خرواري بود   فلك و سفينه جاريه كشتي است شراع بادبان

لوح و سكاك و جو هوا ملان پر و خالي تهي   شامخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان

جسم و جسد شخص وطلل جوبا و جثمان و بدن   تن ذات هستي كون بودن روح و نفس وجه جان

سنور وقط وخيطل است گربه كلب سگ   برغوث كيك ونمل ذره مورچه عالم جهان

فلك كمي راحت خوشي شرت بدي ملكت شهي   سود و سري جدت نوي كبطت بري ريب گمان

لادغ گزان بالغ رسان آكل خوران ناعق راجزان   طاير پران قاطع بران جاري روان ساعي دوان

جمع وفريق و قوم و فرقه است ومعشر گروه   طالق بليه شكوه گله هجمه كله راعي شبان

غي ضلالت گمرهي بغض و عداوت دشمني   تلقاء جهت سيران بني بهان سبابت نشان

ربط ورتق بستن جلق وفتق گشادن است   لا تبتئس اندوه مخور نقعت في ضر سود و زيان

صالح نكو طالح تبه كفه پله مدبن د به   مقول زبان نسوع زنان عايش زيان خسران زيان

ميزاب ناودان وندام شجر درخت   چون ملتجا پناه و ملك شه وسرير تخت

كل وجميع وقاطبه وجمله دان همه   شطر است نصف ونيمه وجزم ابعض لخت

فيجن سداب ثوم وقثد سير وبادرنگ   دبا كدو وقرع وقران شديد سخت

خدعه فريب وصبر شكيب وجمال زيب   زي ولباس كسوه وچون جد حظ بخت

قثاء خیار و سلق چغندر کزر		نغاع پودن است و اثاث و متاع رخت

ماه چهارده بدر است و خرمنش		هاله است سایه فیئ بود ماهتاب فحت

روی تو کنج و زلف تو ماری		دل و سینه حدید و سیم آری

فعلات مفاعلن فعلن		میل بحر خفیف اگر داری

سکر مستی صحو هشیاری		نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم		مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی است قوی و سستی		ذل و ذلت هوان و هون خاری

ابتهال و ضراعت ضرع		استکانت تضرع و زاری

قسم و حلفه و یمین سوگند		ذمی اهل ذمه زنهاری

یاس و حرمان قنوط نومیدی		چون تعطل بطاله بیکاری

فرد سکینه قضاعه سگ آبی		حرفه پیشه جز اسما و اری

ضرب و جلد عضو مرزدن		ترکی اوزباق و هندو فی ماری

فاسق و فاجر است نافرمان		یسر آسان عسر دشواری

عرف خوشبوی و عرف نیکوئی		مسک مشک و براده پیزاری

جزیه سر گزیت طنفسه زیلو		قذف و رمی است و شتم و سب خواری

نهی دل برده از گل لاله رو زیبا		شد دیوانه زنجیر زلف عقل سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن		بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدث و شعر و علم و فقه و فهم دانائی		غمار و خضله انبوهی حدث چون و حداثه برنائی

غمار و سکنت چون هش و فقر و عیله درویشی		مخاتم و مکاحل کیلها قبلوله بر آئی

تره منقو و ضغینه احنه و حقد و حنق کینه		فنیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

قبس یکپاره آتش و ان وکانون تنت آتشدان		هبوط است و صبب پستی صعود و فراز بالائی

الی نعمت ضرر رحمت بلاهم نعمت و رحمت		کنان وکن غطا پوشش فضیح و فضیحه رسوائی

رطب خرمای قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه		نخیل و لینه خرما بن چه سلاسیح خرمائی

سنام و کنتره چیله پس عریکه اهم کوهان		فتوت شد جوانمردی بصارت چیست بینائی

جنین است و ولد بچه چه نسل و نجل زه‌زاده | چه کهل امرد و مویست شاب و شیب پیری

ای آفتاب بیرون گردیده در بدر | مثلث ندیده دور زمانه به بحر و بر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | بحر مضارع است بدان ای نکوسیر

ازمیل شفره مخذی نشکرده و دان اذکر | فولاد انیث ضد [illegible] و اسکاف کفشگر

خنزیر خوک رجس نجس هلک کار مرگ | تخمین و قفش نثا چون نبا خبر

سکر است و فرج و خرکس کیر ایدران | مهبل دهانش قبلش زنب و ایر نر

خصیه است خایه عانه زهار است و سره ناف | ثغره مغاک سینه و رماعه تارسر

کابوس مان سکاچه ضاغوت بیدلان | جاثوم هم بنند و [illegible] پرده در

منهاج و منهج و جدد و قصد راه راست | در دوش [illegible] و عطن و [illegible] الجور

زق خیک و نحی - شکیه قربه نام | شن مشک کهنه باشد و صرام چرم گر

بدع و بدیع و بدعه نو است و قدیم باز | دیرینه واحد [illegible] ادب هنر

قیدان میاد منفه چک [illegible] چرخ | سحات پل و ممسحه ماله قلع تبر

سوان نچه منقله رورست [illegible] | باشد شروف زنبر و الکاره برزگر

نخل و خلیل و حب و جلبب دوست | یحمور و عبهر و سفره و سنجل چه کوره خر

ای جان من زناوک کشته ریش | بر دل محبت زجای غمم نوش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | این بحر شد مضارع سان ورش نو و رد خویش

عقرب چه کژدم است حمه زهر نیش | جعبه جفیر و وفضه بود چون کنانه کیش

اعصار گردباد چه نکبا کژ و شمال | بالا جنوب ضد و صبا پس دبور پیش

حمی تب و صداع فواد و کباد است | درد سر و دل و جگر و قرح ریش

مسرد درفش و ضرغب [illegible] | باشد غرابر پشم و [illegible] رها دران ریش

انجل فراخ چشم چه اکحل سیاه پلک | اشهل تو میش چشم شتر چون قرابه [illegible]

ظهر است پشت بطن شکم فرده [illegible] | الیه نعامه دنبه شترمرغ و نعجه میش

حانوت چون دکان شد و ملتب انگره | باشد غرس [illegible] شیم و شرط و دیق ریش

ای [illegible] کرده صف زده خوبان جوان منظره | همچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات هست این بحر رمل برخوان بصوت حنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره شاذن و خشف و غزالست و رشا آهو بره

ثقبه سوراخست و منجل داس و بیرم گردبر گلبستان ماشه است کلوب ابزه و منشار اره

شیخ و فانی و نقض هم و هرم پیر او ست زال حیزبون شهلیه عجوزه در دمن و شهبره

علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوتاه جذم و بنیان و اساس اصلی است و شرفه کنگره

مقدم العین است و ماق و موق موق و ماق ماقی کنج چشم و موخرش دنباله ماز آنجره

پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع روث سرگین است لیکن فرث سرگین درده

جوز گوز و لوز بادام است و عجه خایه ریز چون صر طراط است پالوده سمین پروره

وحش دشتی و فرا و عیر و سحل گور نر چون اتان ماده خرست و جحش توله خر کره

عیر و ناهق نر خرست اما اتان ماده خر است عجل گوساله است لیکن جحش و لب خر کره

چون اکاف است و ولیه برذعه پالان خر مقود افسار است و مخلات و علیقه توبره

هست منظر روی و مرآت و منجل آینه هست مصحف چنگ و موسی دان تیغ

ای برده مهر از مه روی تو مشعله مه کیست تا بروی تو گردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن بحر مضارع آمد و خوش خوان بغلغله

خارج برون جمیع و زخلوفه جیجله داخل درون طبق ته و ضوضا مشغله

دابوغ هندوانه آمد و بطیخ خربزه چون کعک و کاک و قرص کلیچه لباب فلکه

قنفذ چه خارپشت و سلحفات سنگ‌پشت ضب سوسمار و ضفدع و چغر و دلق وله

جبهه بکاد و مفرق فرق و دماغ مغز سر ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طلق و مخاض دردزه و غیل شیر حمل ادره غر و شری جدری نقطه آبله

وضع آن بچه که آخر طورش بود علاق بتن آنکه وار کوبه نیاید بقابله

ملاح ناخدا و دلو تیر کشتی است مجداف بیل کشتی مزدی بود خله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر و قورچوش اثفیه دیگپایه و طنجیر پاتیله

شطاط آستانه و دلق کهنه منساه عصا مرطو کشا گلیم اربعین چله

سطر است زیر و رقم خط و سفر و چه کتاب تفتیش و بحث کافتن فحص مسئله

منحات رنده باشد و منقار تیشه — مثقب مته شرک چه بود دام و فخ تله

معیار چه ترازوی زر سنج و هم عمود — شاهین و فلس و کفه چه شاهین و پله

اریکه تخت و انا بازوان ظرف و عا[illegible] — حجری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

قشیب جامه نو دان و جامه دان عیبه — برزگر برده خبا و کلیم خورد عبا

نمیر آب گوارنده دان و ارزق صاف — ثمد و غدق کم و بیش و خضاره دان دریا

غدیر دان کو آبی بدشت قنطره پل — عمیق ژرف بود نهر جوی بول عطا

حباب کوچله باشد قراح آب معین — نقیض [illegible] آید و ربقه شطن رسن [illegible]

سنان چه سنگ فسان و لخاف سنگ تنک — رخام سنگ تنو بله سنگ استنجا

نشف چه سنگ پشنه است سنگ کاخ [illegible] — که سنگ سوده و طاحونه آمد آسیا

عصیر شیره و ماعون زکوه رخت بیوت — نسیاع کاهگل است و صعود سر بالا

نقرتاوه طلاحات گل میان دو خشت — امام چه راه نمایت [illegible] دان بنا

نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر — صهیل بانگ فرس صلصله بانگ درا

نغیب بانگ کلاغ و طنین بانگ مگس — نباح سگ و بانگ گرگ چیست عوا

هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم — ضباح بانگ روبه و وعوعه بانگ است و آوای شغال

وجیز و ملخص بود مختصر — سوا جز نعم آری الا مگر

گاهی و گاه و گاهی و گاه — و گاهی بمعنی کم اندر خبر

ایان و بیای و یا همچنان — چه یا ایها ای بود ای پسر

گل ز شرم رخت زپا افتاد — هست قد تو راست چون شمشاد

فعلات مفاعلن فعلات — وزن بحر خفیف شد بنیاد

نوعهای لغت ز من بشنو — اولا اصلی است ایچه عماد

پس مولد چه ضفدع و طاجن — باز تسخین و طلجن ای استاد

و ز معرف شناس ضنج و دلق — یلمق و قفش و [illegible] بیاد

و ز مغیر سخی و کوست فرق — عدل بعض و دوام و استعداد

نبل شیف و فرو ودیعت [illegible] — قرع وطن خدیع و خفیه از اضداد

مشتری جاریه و عین بجا | مترادف جان و قلب و فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم | حرز و حوز طاس و طشت افتاد
عسل و بر و را حقیقت دان | اری و قر اجاز دان بسداد
شاه کلها که هست شاه سفر | عربش نام ساخته ریحان
از لسان الحمل لسان الثور | علف تنجار کاو زبان
لفظ شونیز انگهی عناب | از سیاه دانه خواه از جیلان
آن زرشک است انبر باریس | غوره حصرم انار خوان رمان
تو نشا را نشاسته شناس | تخم کرا تو تخم شبت دان
کرده را کلیه دان شکنبه | انفحه مایه پنیر بدان
مرغ دجاج هست دیک خروس | خصی او را که نیست خایه در آن
فرخ و رجله بقلة الحمقا | حرفه دان فرد و منفرد تنها
معمان است دفئ و حر گرما | زمهریر است برد و قر سرما

مورد را آس سوک را حماض | حلبه شلیده دان و راب کما
خس چه کاهو و سعتر آویشن | می نویسند دوخ را حلفا
قنو و بسر است طلع بر ترتیب | خوشه غوره شکوفه خرما
ورد و گل دان و هندبا کسنی | ارج و طلپ و حبق بویا
نعم و وحش چارپا و سبع | دد و جبانه دشت و دا را
عجز است و ورک چه [illegible] | مثل و کفو است و شبهه و ند همتا
مرحی اشتر و کتر کوهان | ثعلبان روبه و نعال بپا
ناس و انس و اناس آدمیان | پدر و مادر آدم و حوا
فرد ایزد شمر غنیمت دان | نامه چون ختم شد بنام خدا
هر زمان صد درود و صد صلوات | بر نبی و بر علی و همه
صد هزاران هزار رحمت حق | هر زمان باد بر معلم ما

تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

انیس موحدین و جلیس مجردین سپاس بیقیاس و ستایش رفیع الاساس یگانه الیست
جل شانه که ابداع ممکنات و اختراع مکونات محض ظهور فیض و رحمت او ست
و ایجاد عالم امر و خلق از جهت شناخت معرفت او و قدرتش بر جمیع ممکنات
علی السویه و نقش در مجردات و مادیات هویدا و پیدا و قنادیل انوار طباق
ازهار شمار مزار کثیر الانوار کردی الزوار مجلی خیل عقول مصلی کعبه معقول و منقول
عارف معارف ربانی کماهی و واقف اسرار مکنونه الهی و بر آل امجادش که
مشعل داران شبستان دین و پروانه شمع الیقین و راهنمایان صراط مبین فصل
کتاب مستبین اند صلوات الله علیه و سلم تسلیما   چنین گوید ذره مقدار
مهدی بن ابی ذر نراقی بصره الله بعیوب نفسه و جعل یومه خیرا من امسه که از
جمله مسائل اتفاقیه فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه بلکه فرق اسلامیه آنست که بر هر فردی
از افراد انسانی واجب و لازم است علم باصول خمسه و معرفت صفات کمالیه الهیه

و دانستن صفات سلبیه و باید این علم و معرفت ناشی از دلیل و برهان باشد و از روی
تقلید نباشد لهذا این بی بضاعت را بخاطر رسید که این رساله را در اثبات مطالب
مذکوره تالیف نماید و آنرا بعبارات واضحه نماید تا کافه فرقه محقه کثرهم الله از آن فایض گردند
و آنرا مسمی نمودم بانیس الموحدین و آن مرتب است بر پنج باب   در اثبات
صانع تعالی شانه   در صفات باری و در این باب یک مقدمه و دو فصل است   در
کیفیت صفات باری   در صفات ثبوتیه   در صفات سلبیه   سیم در
نبوت و این باب مشتمل است بر چهار فصل   اول در وجوب بعثت انبیا   دوم
در عصمت انبیا   در طریق معرفت نبی   چهارم اثبات نبوت خاتم النبیین
در امامت و این باب مشتمل است بر یک مقدمه و هفت فصل   در ذکر اختلافاتیکه
در امامت شده   در اثبات احتیاج بامام   در اینکه امامت از اصول دین است
در اینکه در امام عصمت شرط است   در اینکه امام باید افضل از رعیت باشد
در اثبات اینکه امام باید منصوص باشد   در اثبات خلافت علی علیه السلام
در اثبات امامت سایر ائمه   در معاد   در اثبات واجب الوجود

هر فیض وجود بدان ای طالب نجات که این مطلب از جمله اموری است که ظاهر و روشنست
و فی الحقیقه احتیاج بدلیل ندارد زیرا که وجود صانع از برای عالم ظاهرتر از همه چیز است
و از اینجهة جمعی از محققین گفته اند که خفای واجب الوجود از بعضی عقول باعتبار
شدت ظهور اوست و باعتبار اینکه ضدی از برای او نیست. و توضیح این کلام
اینست که هر چیزی که غیر از خداست همین آن چیز معلول است دلالت میکند که